

یادآوری:

رساله ئی که اینک خدمت مطالعه علاقمندان عزیز تقدیم میگردد، در سال 1318 یعنی 79 سال قبل به نشر رسیده است. شاید بعضی قسمت ها و سبک نوشته آن کهنه باشد ولی از آنجائیکه در این موارد درین مدت طولانی تحقیقات بسیار کم صورت گرفته است، شاید هنوز هم ارزش مطالعه را از دست نداده باشد.

هدف بنیاد فرهنگی کهزاد از نشر همچو آثار آنست تا علاقمندان تاریخ وطن ما به تاریخ باستانی کشور شان نیز دسترسی پیدا نموده و به ذخایر معلومات شان بیافزایند.

از آنجائیکه نشر این رساله با روزهای خوب عید قربان تصادف میکند، تبریکات عید نیز همراه با این اثر خدمت خوانندگان ارجمند تقدیم میگردد.

فریار کهزاد
بنیاد فرهنگی کهزاد
20 دسامبر 2007 - فلوریدا

بنياد فرهنگي كهزاد

مدنيٲ اوستائي

احمد علي كهزاد

كابل 1318

مدنیت اوستائی

عمومیات

اقتضات محیط و نژاد:

در سلسله تاریخ باستانی افغانستان بعد از مرحله قبل التاریخ و دوره مدنیت ویدی که به مهاجرت عناصر آریائی از حوضه اکسوس (باختر و سغدیان) و استقرار آنها به نقاط مختلف آریانا و ممالک مجاور هند و ایران منتهی میشود، در حوالی 1000 ق م ستاره مدنیت درخشان دیگری طلوع میکند که میتوان آنرا (مدنیت اوستائی) خواند. مقدماتی که زمینه را برای ظهور این دوره آماده نمود طوری که ذکر رفت در حوالی 1000 ق م یا یک دو قرن پیشتر چیده شد تا اینکه در حوالی قرن 7 و 8 ق م اثرات مثبت آن نمودار شد. اصل ثقافت با مبانی مخصوص خود تا سالهای مقارن ظهور هخامنشی ها و جنبه خصوصی دیانت آن با تغییرات محسوسی در آریانا تا زمان فتوحات اسکندر دوام کرد.

(مدنیت اوستائی) در حقیقت دامنه همان (مدنیت ویدی) است که هر دو مانند مشعل درخشان یکی بعد دیگری در دامنه های کهنسار این سرزمین روشن شده و شعله فروزان آن ها بر حسب تقاضای وقت و مهاجرت پاره قبایل به ماورای جبال هم تابیده است چنانچه اولی حوضه سند و پنجاب و دومی تا انتها الیه غربی فلات آریان (فارس) را منور ساخته است.

بلی (مدنیت اوستائی) عین همان (مدنیت ویدی) است که قرن های متمادی در عروق آریائی های کوهنشین این دیار ریشه دوانیده و مقتضیات وقت و زمان تازه تر سبب شد تا از همان سرودهای قدیمه، از همان اساطیر طبیعی، از همان مبانی اولیه حیات آریائی نظریات، معتقدات، سبک زندگانی و بالاخره ثقافت مادی و معنوی تازه تری بمیان آید.

ناگفته نماند که (دوره ویدی) هنوز دوره ایست که انتشار قبایل آریائی از حوضه اکسوس (باختر و سغدیان) به آریانا و ممالک مجاور هند و ایران تمام نشده و اختتام همین مسئله دوره مذکور را به پایان میرساند. بنا برین چون دوره اوستائی آغاز میشود مهاجرت های قبایل آریائی رو به اختتام گذاشته و قبایل، اول، در خاک (آریانا) و سپس در خاک های هند و ایران اسقرار دارند.

پس مرام این رساله عبارت از این است که حتی الامکان در اطراف ثقافت آریائی هائی صحبت کند که با سیر مهاجرت هائی که در اوایل دوره ویدی (حوالی 2000 ق م) شروع

شد، بطرف خاک های دو مملکت مجاور هند و ایران نرفته، در خود سرزمین کهستانی (آریانا) مستقر و مسکون ماندند و در اثر مقتضیات عمومی محیط و مخصوصاً کواپف طبیعی صفحات شمال آن (باختر) و تهدیدی که دائماً از مناطق علفزار شمال (آمو) و (سردریا) حس میشد حس یگانگی، تعاون، اشتراک مساعی، وحدت مال، دفاع منافع، سرپرستی حیوانات اهلی، حفظ خاک، قبایل متشنت آریائی را بهم نزدیک و متحد ساخته تشکیل نظام سلطنتی را پیشتر از تمام نقاط فلات آریان در آنجا ظاهر ساخت و باز در اثر مقتضیات محیط همان عرق و نژادی که وارث مبادی یک دوره ثقافت قبل التاریخ مشترک آریائی و مدنیت ویدی بود، اصلاحاتی را بحال خود مناسب دانسته به اساس و اصولات زندگانی قدیم شالوده مدنیت جدید اوستائی را ریخت.

آن دسته قبایلی که از خاک آریانا جدا شده در حوضه پست و یکرنگ و هموار گنگا مسکون شدند، در میان (دراویدی) های بومی هند خود را بیگانه و خارجی دیده بی اتفاقی و مخالفت های قبیلوی خود را کنار گذاشته از نقطه نظر سیاست پیش از هر چیز به تشکیل سلطنت پرداختند و برای اینکه نژاد آریائی در اثر دخول خون بیگانه مخلوط نشود، بر علاوه طبقات (براهمه) و (کشاتریا) یعنی طبقه (روحانیون) و (جنگجویان)، طبقه پست (سودرا) هم تشکیل شد. همین طور در شق مذهبی هم اصلاحات شروع شده سرزمین یکنواخت حاصل خیز هند به آنها تلقین نموده که دنیا و مافیها همه از یک قوه طبیعی تراوش میکند، انسان محتاج به نیرو و فعالیت نیست و در اثر ریاضت و از بین بردن قالب مادی بدن به روح بزرگ منشأ کائنات متوسل خواهد شد. این بود بصورت خلص اثراتی که محیط هند بر آریائی ها وارد کرده از نقطه نظر اجتماعی، سیاست و دیانت باب تازه و مخصوصی را برای ایشان گشود.

شاخه دیگری که از سرزمین آریائی بطرف غرب برآمده به حصص غربی پارس و جنوبی خزر منتشر شدند به حیات قبیلوی و مالداری خود ادامه دادند و چون محیط، محیط نوی نبود و غرابتی نداشت و خاک آریانا و ایران از نقطه نظر ساختمان طبیعی زمین واجد اختلافات مهمی نبود، در حیات و اوضاع قبایل مهاجر مانند مهاجرین شرقی (هندی) تغییراتی آنی و فوری بعمل نیامد. (مادها) و (پارسی ها) قرون متمادی به همان طرز زندگانی اولیه به حیات مالداری قبیلوی تحت اداره ملکان و رؤسای خود در دامان کوه ها و مراتع زندگانی نمودند تا اینکه از صدمه فشار قوم بزرگ سامی آشوری ها بتنگ آمده ایشان هم به نوبه خود فهمیدند که باید ملکان و شهزادگان دست بهم دهند و بین خود دارای نظام سلطنتی شوند. چنانچه (مادها) در بین راه پیشقدم شده و به تعقیب ایشان پارسی ها بنای تشکیل سلطنت را گذاشتند و دست عناصر سامی از حکومت آریائی ها کوتاه شد.

این دو شاخه شرق و غرب مهاجرت آریائی که اوائل دوره آنها در محیط های تازه و تاثیرات فوری آن در زندگانی ایشان شرح یافت، پسان هر کدام راهی را تعقیب نموده بطرف هدف مخصوصی بحرکت می افتند که تعقیب آنها خارج نگارشات ما است. آنچه که مرام این رساله را تشکیل میدهد، صحبت در اطراف آن حصه آریائی هائییست که به دو جانب فوق الذکر مهاجرت نکرده در جلگه های حاصل خیز و دامنه های سرسبز و کوه های سربلک کشیده اراضی بین هند و ایران کنونی یعنی (آریانا) منتشر شده تحت تاثیر عمیق محیط گوناگون و دشوارگذار که یک قطعه آن به قطعه دیگر نمیماند، دارای

سجایای مخصوص و سبک زندگانی علیحده ئی گردیدند. محیط مختلف الشكل که یک حصه آن کوهستانی، یک حصه آن جلگه، یک قسمت آن تپه زار، یک قسمت آن هموار، یک طرف آن خشک، یک طرف آن سرسبز و شاداب، یک گوشه آن گرم و گوشه دیگر آن سرد است، تاثیرات عمیقی در روحيات ساکنین آریائی این دیار وارد نموده به ایشان حالی نمود که زندگانی و صحنه حیات جنبه های تاریک و روشن، آسان و مشکل داشته هیچ گلی بی خار نیست ولی این خار ها بهیچ صورت سد راه موفقیت های زندگانی شده نمیتواند و انسان با اعتماد به نفس باید به زور بازو و قوه قلب تمام مشکلات را از مقابل خود بردارد. دوره اوستائی به معنی حقیقی خود دوره پرورش و تربیه روحی آریائی های بومی این سرزمین است و تمام اصلاحات اجتماعی، اخلاقی، مذهبی، که در بین دوره بمیان آمده و اساس مدنیت دوره اوستائی را تشکیل میدهد، تزکیه نفس، نظافت بدن، تشیید مبانی راستگویی و راستکاری در فرد و جامعه، فعالیت، مقابله با مشکلات، توسعه زراعت، اصول آبیاری، غرس اشجار، تربیه حیوانات مفید و قتل حشرات مضره و غیره و غیره است که اگر تمام آنرا خلاصه بکنیم این نتیجه بدست میاید که قرار مبانی اوستا فرد و جامعه مستعد، متحد، نیرومند، بانشاط و فعال و خاک مسکونه ایشان حاصل خیز و صحت بخش باشد. جزئیات اصولات موضوعه اوستا که درحیات فرد و جامعه و محیط مدخلیت دارد، پسان شرح داده خواهد شد. آنچه که بصورت تمهید میخوایم در بین جا خاطر نشان نمایم این است که آریائی های آریانا اولاً در اثر مقتضیات فوق الذکر محیط، فعال، معتمد به نفس، جنگجو، رشید و زحمت کش بار آمدند و ثانیاً مجاورت با ساکنین مناطق علفزار شمال سغدیان و تهدیدیکه از خطرات تهاجمات آنها بصورت دائمی حس میشد، نسبت به سائر نقاط فلات آریان که در اثر تیغه های کوه ها و دریاچه های طبیعی محفوظ بود، مفکوره اتفاق قبایل و پیوستگی آنها برای حفظ منافع و خاک آریائی و اشتراک مساعی را به آنها زودتر تلقین نمود و همین مسئله باعث شد که نسبت به سائر نقاط مهاجر نشین آریائی، قبایل آریائی باختر زودتر بهم متحد شده بر علیه توران اساس سلطنتی را بگذارند. آریائی های هند به مجردیکه در میان قبایل (دراویدی) بومی هند محصور شدند علاج حفاظت حیات خود را منحصر به تشکیل سلطنت یافتند چنانچه دیری از ورود آنها به حوضه گنگا نگذشته بود که به تشکیل سلطنت اقدام کردند.

همین طور آریائی های باختر در مقابل خطرات تورانی درنگ ننموده اساس سلطنتی را گذاشتند که داستان های اوستا به نقل روایات آن رنگین است ولی چون اصل متن اوستای باختری بدست نرسیده بصورت دقیق تاریخ ظهور اولین سلطنت باختر و مؤسس اول آن در پرده های اساطیری مستور است. اوستا بصورت واضح قبل از زمان (ویشتاسپ) که در عصر او (زوراستر) و کتاب (اوستا) بمیان آمد، از یک سلسله شاهان مقتدر باختر حکایت نموده اوائل آنها را به ارباب الانواع قدیم آریائی و آخر شانرا جزء اسلاف آریائی های باختری حساب میکند. تذکر این موضوع تنها منحصر به اوستا نیست. پیش از اوستا و بعد از آن از عصر ویدی گرفته تا امروز داستانهای شاهان و پهلوانان باختر زبانزد خاص و عام بوده و هست. همین طوریکه ما امروز قهرمانان و سلاطین مقتدر باختر را از روی تذکرات اوستا میشناسیم، اوستا در عصر خود به آستان زمانه های سابق نگاه افکنده و به زمانه های مجهول از ایشان سراغ میدهد. ناگفته نماند که در بین اقوام آریائی این حصه ها داستان گوئی و داستان نویسی از قدیم ترین زمانه ها معمول بوده و قصص شاهان گذشته همیشه به دربار شاهان خوانده میشد. اگر چه فتنه یونانی اکثر کتب قیمندار

را ناپدید ساخت معذالک دوره پارتی و ساسانی در روشن کردن اساطیر قدیم کمک زیاد نموده بعلاوه سرودهای رزمی مادها و پارسی ها که حاکی از سلاطین مقتدر باختر است، آثاری که در عصر ساسانی بزبان پهلوی نوشته شده در بین زمینه روشنی زیاد می اندازد. (خدای نامک) که ابن مقفع آنرا از پهلوی به عربی ترجمه نموده تاریخی است که حصه زیادش داستان های عصر قدیم را تصویر میکند.

هکذا فصل 31 بندهش پهلوی سراسر در اطراف سلاله شاهان داستانی باختر سخن میراند. آثار زبان پهلوی مبنی بر داستانهای شاهان ایران و قصه های سلاطین زیاد است که اکثراً با فتوحات اعراب از بین رفته و چیزی مانند (کار نامک) اردشیر بابکان و (یادگار زیران) که آنرا شاهنامه کشتاسب هم گویند و بعضی های دیگر تا امروز باقی مانده است.

به این ترتیب داستان سرائی و قصه نویسی بصورت مسلسل رواج داشت تا نوبت به گویندگان عصر اسلامی رسید. اگر چه پیشتر هم کارنامه های سلاطین و فتوحات ایشان بیشتر بزبان شعر سروده میشد ولی بعد از دوره اسلام و عروج زبان فارسی در بین دیار و تشویقاتیکه از طرف حکمفرمایان بعمل میآمد این کار بیشتر به شعرا تعلق گرفته و داستان سرائی سراسر کار شعرا شد. فردوسی تمام گسیختگی های عصر پارتی و ساسانی را بهم پیوند زده داستان های سلاطین باختری را از قدیم ترین زمان های عصر اوستا تا به دوره غزنوی ها مربوط ساخت.

نا گفته نماند که مانند فردوسی چندین کسان پیشتر از او به این خیال افتاده و در بین راه زحمات زیاد کشیده اند مثل مسعودی مروزی، ابوموید بلخی، ابو علی بلخی و دقیقی بلخی که همه باشندگان حوضه اکسوس بودند و از داستان ها و روایات قدیم باختر بخوبی آگاهی داشتند ولی متأسفانه آثار سه نفر آنها از بین رفته و جز هزار فرد دقیقی که آنرا فردوسی در شاهنامه خود قبول نموده است، از دیگران اثری نمانده است. فردوسی با نگارش شاهنامه در روشن کردن داستانهای قدیم ایران که صحنه ظهور آن باختر است خدمت برگزیده نی نموده و چون در عصر وی بسا آثار پهلوی مانند (خدای نامک) و غیره وجود داشت و حافظه ها هم برای یاد آوری قصه های گذشته مستعد تر بود، بخوبی موفق شد که نامهای داستانی اوستائی سلاطین باختر را تازه کند. بعد از اجتهادات شعرای بلخی و طوسی قرون اول اسلامی که نامها و کارنامه های شاهان و پهلوانان باختر داخل ادبیات فارسی شد، داستان سرائیان و شعرا هر کدام بر طبق معلومات عصر خود چیزی گفته و نوشته رفتند. پس مجموع روایات، اساطیر، داستانها، و افسانه ها بصورت قطعی حکم میکند که پیش از زوراستر و ویستاسب مقنن و حکفرمای باختری یک سلسله شاهانی در صفحات شمال آریانا به سلطنت رسیده اند که چیزی بواسطه قدامت و چیزی هم در اثر از بین رفتن اوستا حقایق چگونگی آنها مغشوش شده و یک حصه آن در صف ارباب الانواع قرار گرفته است.

قبل از اینکه امپراطوری هخامنشی تشکیل شود، پیش از اینکه مادها به سلطنت رسند، مفکوره نظام سلطنت در میان آریائی های باختری ظهور نموده است. جنگهای (نینوس) و (سمیرامیس) با دولت مقتدر باختر که پسان شرحش میآید، تجاوزات (تیگلیت پیلسر) و

(سلمانسار) دوم آشوری بطرف شرق ایران و مقابله هائی که در اراکوزی میبیند هر کدام بجای خود اشاره میکند که دولت مقتدری در بین وقتها در آریانا وجود داشت. (دونکر) جرمنی اوائل ظهور سلطنت را در باختر از 1100 ق م تازه تر قرار نمیدهد و جا دارد که مبدأ ظهور این مفکوره در قرون سابق تر از آن هم سراغ شود.

احفاد ارباب الانواع یا شاهان داستانی باختر:

در رساله ئی که برای (مدنیت عصر ویدی) تخصیص داده شده است در مبحث دین و آئین بصورت مفصل راجع به مجمع ارباب الانواع آریائی بحث شده است. در بین رساله که مخصوص روشن کردن تاریخ و ثقافت عصر اوستائی است طبعاً چون موقعش رسد راجع به آئین و دیانت مفصل بحث خواهد شد و بر علاوه تا اندازه کافی میانی دیانت، اسماً ارباب انواع و رول آنها در بین دو دوره با هم مقایسه خواهد گردید. آنچه که تحت عنوان فوق میخوام شرح بدهم این است که باختر همانطوریکه کانون ظهور ارباب الانواع (ویدی) و (اوستائی) است، در تمام سرزمین آریائی ها اولین منطقه ایست که نظام شاهی و سلطنتی در آنجا تشکیل شده و یک عده شاهان اوستائی در بین سرزمین عرض وجود نموده اند که مشعل تحقیق و تتبع مبدأ ظهور آنها را به رب النوع ها وصل میکند و حدس و خیال چنین حکم مینماید که پرده های روزگار پیشین را یکه یکه برداشته و اوائل شخصیت ایشان را در مجمع ارباب الانواع سراغ کرد. در رساله مدنیت اوستائی آریانا گنجاندن این مبحث خیلی مهم است زیرا در اثر آشوب پی در پی که موقعیت و مرور زمانه بر سر باختر وارد کرده حقایق سلطنت باختری و کار نامه های شاهان مقتدر این مرز و بوم بکلی از بین رفته و حقیقت سراسر جنبه افسانه و داستان پیدا کرده است. متأسفانه اگر چه اوستا، خصوص آن اوستائی قدیم قبل از هخامنشی جامعه باختری هم با تهاجمات ظالمانه یونانی از بین رفت معذالک در بعضی پارچه های پاشان و پراکنده که پسان ها جمع شده رفت، انعکاس عظمت قدیم باختر و دبدبه سلاطین آن کشور دیده میشود چنانچه اوستای موجوده، بندهش، خدای نامک، کارنامک، شاهنامه فردوسی و دیگر کتب نظم و نثر دوره اسلامی یکی بعد دیگر در بین زمینه روشنی افکنده مانند انعکاس آواز، آوازه شهامت مردان بزرگ و کارنامه های شاهان مقتدر باختر را بصورت داستان بگوش ما رسانیده اند که ذیلاً مستند بر تذکرات اوستا از برجسته ترین آنها صحبت میکنم:

دسته (پاراداتا) یا شاهان اولیه:

یما Yima: اولین شخصی که از خلال مضامین اوستا دیده میشود (یما) است که میتوان او را بر طبق مندرجات این کتاب مانند زوراستر مقنن اجتماعی، مبلغ و پادشاه خواند. در اوستا (هوما) رب النوع مشروب کوهی میگوید که (یما) پسر (وی وانگانا Vivanghana) است و چون مشار الیه اولین کسی است که عصاره (هوما) را کشیده است در اثر این اقدام نیک (یما) معروفترین تمام کسانیکه آفتاب دیده است در خانه او متولد شد.

(یما) در اوستا به لقب (کشائتا Kshaeta) یعنی (پادشاه) هم یاد شده و در عصر زمامداری او نه سردی نه گرمی نه مرض نه پیری هیچکدام به مخلوقات هر مزد آسیبی رسانیده نمیتوانست و سراسر دوره او سعادت و آرامش بود. قرار نگارشات اوستا (یما)،

پادشاه خیلی رعیت پرور و مهربانی بوده و بر (هوکیریا Hukairyra) قله کوه قدس [به عقائد خرافی خود شان] وقت بوقت بنام ارباب الانواع خیرات زیاد میکرد تا در دفع عناصر مضره اقتدار پیدا کرده و مخلوقات (هرمزد) را از شر آفات و بلیات نگاه کند.

از مندرجات بعضی قسمت های قانونی کتاب اوستا معلوم میشود که هرمزد قبل از اینکه (یما) را پادشاه مخلوقات بسازد، به تبلیغ قوانین در میان گروه مردمان هم تکلیف نموده بود. چون (یما) خود را مستعد انجام این وظیفه نیافت ابا ورزید و در نتیجه هرمزد او را حامی، نگهبان، حکمفرما و شاه گروه مردمان معین کرد و به او یک عصا و یک اسپار طلائی داد تا مردم را به کشت و زراعت و تربیه حیوانات تشویق کند. سه صد سال بعد جمعیت انسانی و حیوانات و پرندگان بحدی زیاد شد که در روی زمین برای آنها جای نماند. آنگاه به او درس داد که بطرف مشرق رفته و با اعصای خود به زمین بکوبد و زمین بزرگ خواهد شد. یما به این طریق رفتار نموده و زمین برابر ثلث مساحتش فراخ شد. به این طریق سه مرتبه سطح زمین برای گنجایش مخلوقات خورد شده و سه مرتبه در اثر اقدام (یما) بزرگ تر گردید. بعد از دفعه ثالث چون هزار سال گذشت هرمزد به پادشاه خود خبر داد که سرما و خنک سختی به روی زمین عائد خواهد شد. برای اینکه گروه مرمان و حیوانات و پرندگان و سائر انواع مخلوقات از این مصیبت جان سلامت برده بتوانند منطقه زیر زمینی بزرگی آماده کن و در آن از تمام انواع مخلوقات یک یک جفت را با خود ببر. (یما) قرار فرمان هرمزد منطقه که هر ضلع آن را یک اسپ به دوش طی میتوانست در زیر زمین تهیه نموده و از بنی نوع انسان و حیوانات و پرندگان یک یک جوره با خود گرفت. زندگانی این منطقه حیاتی با امن و آرامش بود. نه در آن درد و آلام راه داشت و نه خبثت زاده خوی بشری. همه با صفای قلب و آرامی خاطر زندگانی داشتند و در هر 14 سال از هر جفت مخلوقات، مخلوقی بمیان میآمد.

تری تونا Teraetaona:

دومین کسی که در قطار اشخاص داستانی شمرده میشود (تری تونا) است و چون پدرش (اتویا Athuya) دومین شخصی است که عصاره (هوما) را کشیده است در بدل عمل نیک خود صاحب این فرزند شده است. چون او به دنیا میآید (انگرومانو) یا (اهریمن) برای مقابله او بنام (ازهی داهاکا Azhidahaka)، مار عجیبی، را خلق کرد که سه سر، سه حلقوم و شش چشم داشت و اسپ و انسان را میخورد و دنیا را تهدید میکرد. (تری تونا) به مقصد اینکه بر او فایق شود صد اسپ و هزار نرگاوه و ده هزار حیوانات کوچک دیگر قربانی نموده و به این طریق به مار مذکور غالب آمد و آن را کشت و دنیا را از عذاب تهدید او نجات داد و مانند (یما) دوره با امن و آرامشی را به حکمفرمائی گذرانید.

تریثا Thritha:

(تری تا) که از خانواده (ساما Cama) بود، سومین کسی است که به استخراج عصاره (هوما) اقدام کرده و اولین شخصی است که در علم طبابت اظهار تبحر و لیاقت نموده زیرا میخواست به این ذریعه امراض و آلام بدنی مخلوقات را رفع کند. برای موفقیت او هرمزد انواع مختلف گیاه ها را که اقسام آن از هزار ها تجاوز میکند بدور گیاه مخصوص (گوکرنا) یا (گوزبان) خلق کرد. مشارالیه دو پسر داشت یکی (یورواک شایا

(Urvakshaya) که بیشتر به قوانین حیاتی معلومات داشت و دیگری (کرساسپا Kerecappa) که جوانی بود قشنگ و جنگجو. از این دو برادر (کرساسپا) معروفتر است. مشارالیه چون به پادشاهی رسید، اهریمن مار سبزی موسوم به (سرروارا Cruvara) را خلق کرد تا اقدامات نیک شاه را عقیم سازد. (کرساسپا) کنار ساحل دریاچه (پیسانو Picano) که عبارت از (پیشین) سیستان باشد، قربانی هائی تقدیم کرد تا بر او غالب آمد. مشارالیه غیر از این در چندین موارد دیگر هم اظهار شجاعت نموده (گاندروا Gandarewa) عظیم الجثه را که کنار دریاچه (وروکاشا Vourukjasha) بود و 9 تن دزدان دیگر را به قتل رسانید. داستان های اوستائی نقل میکنند که چون برادر او (یورواشایا) را (هیتاسپه Hitacpa) بقتل رسانید، (کرساسپا) از شمال استعانت جسته و به کمک او انتقام برادر خود را گرفته و چون قاتل را بدست آورد در گردونه خود بسته کرد تا او را هلاک سازد.

از این قبیل اشخاص داستانی، نیمه روحانی، نیمه رب النوع و نیمه پادشاه در اوستا زیاد است. بعد از (یما)، (تری تونا) و (کرساسپا) به ترتیب اشخاص دیگری مثل (وی وانگانا Uivanghana)، (اتویا Athuya)، (ساما Cama)، (تری تا Thritha)، (یورواک شایا Urvakshaya) می آیند و تمام اینها در اوستا بنام (پاراداتا Paradhata) یعنی کسانی که اول سلطنت نموده اند، یاد شده اند.

دسته کاوه Kawa:

بعد از دسته سلاطین فوق الذکر که بواسطه مراتب قدامت خود شکل داستانی گرفته و در صف ارباب الانواع بشمار میروند، یک دسته شاهان دیگری در باختر به سلطنت رسیده اند که اول نام ایشان عموماً به کلمه (کاوه) شروع میشود. (دونکر) بعد از ذکر نام و وقایع مربوطه شاهانی که قبل برین گذشته از آنها بحث میکند.⁽¹⁾

سر سلسله این دسته سلاطین که با جلال مخصوص در اوستا ذکر شده (کاوه کاواتا Kava Kvata) است. بعد از او (کاوه یوسا Kawa Uca) که جوان قشنگ و چابک بود به تخت نشست و به مقصد اینکه بر تمام دنیا از دیو گرفته تا انسان به کل مخلوقات آمریت کند، بالای کوهی موسوم به (ارزفیه Erezifya) قربانی های زیاد تقدیم نمود.

بعد از او شخص دیگری موسوم به (کاوه سیاورشنا Kaw Cyavarshna) به پادشاهی رسید و در اثر مرگ مخوفی پدرود حیات گفت. پسر این شخص (کاوه هوسراوا Kawa Hucarava) که بعد از مرگ پدر به سلطنت باختر میرسد، در اوستا خیلی معروف است زیرا وحدت خاک آریائی و تشکیل سلطنت واحدی در آن بدست او صورت میگیرد. قراریکه از مندرجات اوستا حس میشود چنین مینماید که مشارالیه بعد از تشکیل وحدت خاک آریائی و تمرکز قوای باختری، بجنگ های خارجی هم پرداخته و علی الخصوص با متهاجمین تورانی نژاد یغماگر مقابله های شدیدی نموده است چنانچه آخر در اثر کوششات زیاد و قربانی های متواتر بر شاه ایشان (فرانگراسیانا Franghraciana) غالب شده و او را عقب دریاچه (شاشاستا Chaechacta) بقتل میرساند. بعد از این پادشاه یک سلسله شاهان دیگر از قبیل (ناوتارا Naotara)، (مانوچیترا Manuchitra) و (ایریو Airyu) آمده و قرار اکثر احتمالات این دسته به این جا منتهی میشود.

دسته اسپه:

آخرین دسته شاهان داستانی باختر که به مراتب از دسته های فوق الذکر خواص افسانه ئی را از دست داده و به حقیقت نزدیکتر شده است، خانواده یا یک سلسله شاهانی است که اخیر نام ایشان با کلمه (اسپ) تمام میشود. اسپ طوریکه امروز در باختر اهمیت زیاد دارد و سوارکاران باختری در تمام دنیا معروف اند، در زمانه های قدیم به مراتب رول مهم تر بازی کرده و گفته میتوانیم که از قدیم ترین زمانه ها تا امروز اسپ علامه فارقه (باختر) بوده است. در اسم یکی از مراکز قدیم باختر که موقعیت آن بمقام (شاه جوی) در هشت کیلومتری غرب بلخ پیدا شده کلمه (اسپ) گنجانیده شده چنانچه آنرا (زاریسپ) یا (زاریسپه) میگفتند که (هزار اسپ) معنی داشت.

سر حلقه دسته شاهانی که نام ایشان به کلمه (اسپه) منتهی میشود، (ایوروات اسپه Aureatacpa) نام داشت که پدر و اجداد او را به آخرین شاهان سلسله که قبلاً ذکر رفت نسبت میدهند. راجع به این شاه و وقایع مربوطه او معلومات مزید در دست نیست. در شاهنامه فردوسی با جزئی تغییر بنام (لوراسپ) یاد شده است. پسر او (ویستاسپه Vistacpa) که شخص خیلی مقتدر و جنگجو بود، بزرگترین شاه باختر شمرده میشود. آنچه که اسباب افتخار و در عین زمان موجب شهرت او و دوره زمامداری اش میشود و از آن پسانتر مفصل صحبت خواهیم نمود، این است که (زوراستر) مقنن بلخی و اوستا کتاب دینی و قانونی جامعه باختری در عصر او بمیان آمده است. از جمله 29 پسر او اوستا سه نفر را که عبارت از (اسپنتوداتا Cpentodata)، (فراشاروسترا Frashaostra) و (جم اسپه Jamacpa) باشد، ذکر میکند و تزئید مینماید که با خود شاه اشخاص خیلی مهمی بودند نظیر (هوسراوا) آخرین شاه دودمان (کاوه) که با تورانی ها جنگ کرد. (ویست اسپه) هم با یک نفر از شاهان ایشان (ارجت اسپه Arejatacpa) داخل نبرد گردید. شاه باختر و حکمفرمای تورانی برای اینکه بر یکدیگر غالب شوند هر یک به الاهی (اوردویسورا Ardvicura) قربانی ها تقدیم نمودند و آخر در اثر معاونت رب النوع شاه تورانی که میخواست سرزمین آریائی را لگدکوب ستوران نماید، مغلوب شد.

پیشتر گفته شد که (ویست اسپه) و زردشت معاصر هم بودند. علاوه باید نمود که (ارجت اسپه) یا (ارجسپه) تورانی هم در همین زمانه میزیست. جنگ های شاه باختر و تورانی را بعضی ها انعکاس تبلیغاتی میدانند که زردشت در باختر نموده، شاه و آریائی های باختری را به دین خود در آورد و در نتیجه اینکه شاه باختر (ارجسپه) را به آئین نو دعوت نمود، جنگ میان ایشان درگرفت. قراریکه (دونکر) از روی مندرجات اوستا (2) خلاصه کرده چنین مینماید که محاربه بین باختر و توران شروع شده بود و زردشت تمام اقتدار روحانی خود را به طرفداری (ویست اسپه) شاه مقتدر باختر، بخرچ داده و در نتیجه جامعه آریائی و قوانین آئین جدید باختری بر ظلمت و توحش تورانی فایق آمد.

* * *

مطالعه مبحث فوق مستند بر مندرجات اوستا تا اندازه کافی خطوط عمومی قدامت سرزمین باختر و ظهور مفکوره نظام اداره و سلطنت را نشان میدهد. این قصه ها که

اوستا بما رسانیده با وجودیکه تاروپود خود اوستا هم بکدام اندازه در اثر تطورات روزگار دستخوش حوادث شده بدون اینکه بصورت اطمینان بخش داخل جزئیات شده بتوانیم ارائه میکند که تمام این قصه ها در اساس شالوده متین و خیلی ها قدیم بوده. انسان اگر بر مندرجات کتب (وید) و (اوستا) و (بنداهش) که قسمتی از اوستا بزبان پهلوی میباشد تا شاهنامه فردوسی و بعد از ان به کتب معاصر نگاه کند، میبیند که این قصه های داستانی چطور قبل از مهاجرت آریائی ها به هند و ایران از حوضه اکسوس (باختر و سغدیان) تا امروز باقی مانده و خاطره های آن چسان سلسله وار دوام نموده است. از عصر (ریگوید) گرفته تا مثلاً زمان طبع (نامه خسروان)⁽³⁾ هر دوره بر روی قصه ها و نام های قدیم تر سلسله شاهانی برای باختر یا آریانا یا کل فلات مسکونه عناصر آریائی درست کرده اند، بیشتر در اثر انعکاس شاهنامه فردوسی است. فردوسی که هزار سال قبل برین در عصر غزنوی ها میزیست، زمانی را یاد میدهد که هنوز دیانت اسلام به کل قبائل و زوایای آریانا منتشر نشده بود و خاطره های اوستای ساسانی و بنداهش پهلوی هنوز در ادبیات و افسانه ها تازه بود. این شاعر خراسانی وقتی که دست بکار میزند و میخواهد که یادگار شاهان قدیم را تازه کند، بیشتر از بقایای آثار پهلوی استفاده میکند چنانچه بطور مثال بگیریم فصل 31 (بنداهش) پهلوی سراسر وقف سلسله و نسب شاهان کیانی است. بیشتر از این اوستای ساسانی پارتی و باز اوستای قبل از هخامنشی است که به تدریج قصه ها و نام های شاهان و پهلوانان مانند انعکاس آواز از یک عصر بعصر دیگر رسیده و برای اثبات قدامت مفکوره نظام سلطنتی در باختر باید به چهار کتاب سرود های (وید) مراجعت کرد. خوانندگان سلسله تاریخ آریانا این مطلب را بصورت ایجاز از رساله (مدنیت ویدی) خواهند یافت.

از افسانه تا حقیقت:

با تفصیلات و با مقایسه بعضی پارچه های اوستا با عصر قدیم تر که عبارت از زمانه های سرودهای (ویدی) میباشد، خوب معلوم میشود که سلسله داستانهای باختری که به ترتیب زمان تا عصر شاهنامه فردوسی تغییر نموده در زمان پیش از مهاجرت شاخه های آریائی هند و ایران یک مبدأ واجد داشته و این پهلوانان و سلاطین باختر اگر از یک طرف منتهی به ارباب الانواع میشوند، از طرف دیگر مفکوره خوبی راجع به موجودیت روح نظام سلطنتی در باختر میدهند. داستانهای اوستائی اگر چه پارچه پارچه بما رسیده باز هم مجموعه آن دروازه بزرگی در قسمت تاریخ مجهول باختر باز میکند. (دونکر) در این زمینه مینویسد: «شکوه و جلال شاهی اغلب اوقات به اندازه برجسته نشان داده شده که مجبوراً باید نتیجه گرفته بگوئیم که در علاقه که اوستا بمیان آمده یعنی در شمال آریانا سلطنتی خیلی قوی و مقتدری وجود داشت.» تغییر شکل ارباب الانواع قدیم آسمانی در اوستا به پهلوانان و پادشاهان زبردست به آن شکلی که در یونان معمول بود بیشتر به این نظریه موافقت میکند که یک وقتی در اینجا امپراطورئی وجود داشت که انعکاس آن در زمانه های قبل تاریخ افتاده است و مسئله ارباب الانواع آسمانی که در سرودهای رزمی بشکل پهلوانان درآمد و جای اجداد پادشاهان و پدر ملت را گرفته اند خوب تر به این نتیجه رهنمونی میکند که سلطنت عسکری در باختر وجود داشت و فقط شهزادگان جنگجو و میدان دیده میتوانست داوطلب تخت و تاج پدر شوند. از دایره فرضیات گذشته اوستا واضح تر هم سخن میزند زیرا (بخدی) را (سرزمین بیرق های بلند) یاد نموده و (اوستاهای) تازه تر بصورت واضح مسکن (یوروات اسپه) و (ویستاسپه) آخرین شاهان

دسته کاوه را در باختر قرار میدهد. آیا در تمام داستانها، باختر مرکز قدیمترین شاهان افسانه‌ای و تاریخی قدیم ایران بشمار نرفته؟ در قرن 3 ق م شهزادگان باختری نه فقط برای احراز استقلال خود ظهور کردند بلکه سلطنتی تشکیل دادند که یک طرف با سلطنت بزرگ (سلوسیدها) مقابله میکرد و دیگر طرف سرزمین (اندوس) را تابع خود نموده بود. علاوه برین چیزها اگر به سرودهای (مادها) مراجعت کرده و قرار تشریحات اشعار آنها اقتدار بزرگ شاهان باختری، خزاین پر از طلا و نقره، شهرهای مستحکمی را فتح آنها جزو کارهای عمده (نینوس) حساب میشود در صفحه خیال تصویر کنیم، گفته میتوانیم که در زمان مادها یعنی پیش از سال 650 سلطنت مهمی در باختر وجود داشت.

باختر و توران:

اهمیت موقعیت یک منطقه به اندازه در حیات و روحيات یک قوم تأثیر دارد که میتوان علل و منشأ تمام اختصاصات زندگانی ایشان را در آن سراغ کرد. تاریخ بوضاحت نشان میدهد که متهاجمین یغماگر آسیای مرکزی چطور بکرات از راه (دره زرافشان) به (سغدیان) و (مرو) و (باختر) سرزیر شده اند. قسمت غرب فلات آریائیها بواسطه وجود بحیره خزر و کوههای آذربایجان از دست گزند این آفت در پناه بود و تنها قلمرو باختر با یغماگران آسیای مرکزی دست و گریبان بود. برای اینکه وضعیت باختریها با تورانیها یا طوریکه معمولاً میگویند مقابله (ایرانی و تورانی) در قدیمترین زمانهها در نظر مجسم شود، بهتر است از زمان اوستا تا زمانههای تاریخی نگاه مجملی درین زمینه افکنده شود.

در اوستا ذکر شده است که (کاوه یوسراوا) و (ویشتاسپه) جنگهای شدیدی با (تورا Turas) یا (توریاها Tuiryas) نموده اند. آیا این دشمنان شاهان باختر کی بودند؟ در زبان قدیم باختری دو کلمه فوق (دشمن) و (ظالم) معنی میدهد. (استرابون) از سرزمین توریاها بشمال پارتیا بطرف علفزارهای اکسوس سخن میراند.

در داستانهای تازه تر (تورانیها) خطرناکترین دشمنان شاهان باختر بشمار رفته اند. در علفزارهای بین اکسوس و ایگزارت (جیحون و سیحون مورخین عرب) قومی مسکن داشت که مجموع آنها را فارسیها (اسکائی) و یونانیها (سیت) خوانده اند. این اسکائیها و سیتیها عموماً قبایلی بودند چادر نشین که بیشتر به تربیه حیوانات میپرداختند و از قدیمترین زمانهها اراضی حاصلخیز باختر و سغدیان نگاه پر حرص و آز ایشان را جلب نموده بود. (سیروس) وقتی که باختر و سغدیان را فتح نمود، برای حفاظت این دو ولایت با اقوام فوق مبارزه زیاد نمود. از وسط قرن 2 ق م گرفته بعد این قبایل چندین مرتبه به پارتیا و مرجیان و باختر تهاجمات کرده اند. آیا از خاندان (ارساسید) پارتیا دو نفر فرهاتس دوم Phraates II و ارتیانوس دوم Artahanus II در مقابله اسکائیها کشته نشدند؟ تا اینکه مهرداد دوم پارتیا را از یغمای آنها نگاه کرد. ولی باز هم در حوالی 100 ق م در باختر نفوذ نموده سرزمین حاصلخیز هلمند (ساکاستانا) یا سیستان را متصرف شدند و در حوضه اندوس هم دست یافتند. هکذا آمدن یوچیها یا کوشانیها و تشکیل سلطنت مقتدری در آریانا مربوط به همین موضوع است. غیر از این عناصر آریایاطله، ترکها تا زمان تهاجمات چنگیزخان همه از ماورای اکسوس به باختر نریخته اند؟ با این شهادتهای صریح تاریخی شکی در مندرجات اوستا باقی نمانده و حتماً پیش

از زمان سیروس و مادها، شاهان باختر همیشه با قبایل علف نشین شمال مصروف مقابله و پیکار بوده اند.

در اوستا باشنندگان باختر سراسر یک ملت (سوارکار) نمایش یافته و واضح معلوم میشود که اسپ را خیلی دوست داشتند و در زندگانی آنها رول مهمی بازی میکرد. پیشتر در ذیل شاهان (اسپه) دیده شد که بسیار نامهای مردان معروف و شاهان باختر به کلمه اسپ منتهی میشد و یکی از مراکز مهم آن والا قریب بلخ امروزه بنام (هزار اسپ) یاد میشود. قربانی اسپ در اوستا مهمترین قربانی ها بشمار رفته چنانچه قربانی صد اسپ برابر هزار نرگاو و ده هزار حیوانات دیگر منزلت داشت. تنها در سلک نظام داریوش چهارم سی هزار سوارکار بلخی منسلک بود. گفته میتوانیم که اسپ علامه فارق و نشان مسکوکات شاهان یونانی این سرزمین بود. تمام این چیزها نشان میدهد که وقتی که آریائی ها در سغدیان و بکتریان و مرجیان متمرکز شدند و زراعت بعلاوه مالداری نزد آنها ترقی کرد، لزوم حفاظت اراضی از مهاجرت لاینقطع اقوام علفزار شمال و یغمای آنها بشدت حس میشد و این مسئله خود بخود در میان آریائی ها نجابت جنگجویی را بمیان آورد که وظیفه آن دفاع خاک باختر بود. پیشتر گفتیم که غرب فلات آریائی ها را بحیره خزر و کوه های آذربایجان در امن نگاه میداشت حال آنکه باختر بر روی نفوذ مهاجرت و تهاجم اولادان صحرا باز بود و فقط شمشیر و بازوی توانای مردان جنگ آزموده میتوانست که اراضی حاصل خیز باختر را محافظه کند، باختری که حتی در قرن 6 ق م هم از نقطه نظر مدنیت، مدنیت ابتدائی را پیموده بود، بخوبی چشم حرص بادیه نشینان را جلب میکرد. گفته میتوانیم که تهاجمات اقوام مناطق علفزار آسیای مرکزی در باختر و سغدیان و مرجیان از زمان ترقی پرورش حیوانات و انبساط زراعت شروع شد و در اثر دوام و شدت این حملات بود که همدردی و وحدت آمال بیشتر در میان باختری ها پیدا شده اسباب اتفاق و برتری دسته جنگجویان در آن جامعه گردید. هکذا یکی از راز های مهمی که نسبت به دیگر نقاط فلات آریان اولتر اسباب تشکیل دولت و نظام سلطنت را در باختر فراهم کرد، همین مفکوره مقابله با اقوام علفزار بود که آنرا معمولاً بعنوان جامع مقابله (ایرانی و تورانی) یاد میکنند و در حقیقت عبارت از مقابله باختری ها با اقوام علفزار شمال است.

حالا که سخن به اینجا رسید، باید متذکر شد (پوروات اسپه) و (ویست اسپه) شاهان همین سلطنت بودند که در اوستا ایشان از سلسله که بنام (پاراداتا Paradhata) و (کاو) یاد شده اند مجزی اند و با قسمت های مخصوصی که بنام شان علاوه شده و دیگر اختصاصات دسته سومی تشکیل میدهند. (دونکر) از روی تفحصات خود زمان سلطنت باختر را از 1100 تازه تر قرار نمیدهد و عصر حکمفرمائی ویست اسپه را به حوالی 1000 ق م تخمین میکنند و میگویند شاهانی که اشتر دوکوهانه و گاو کوهان دار در حوالی 850 ق م بقسم باج برای سلمانسار دوم آشوری فرستاده اند و تیگیت پلیسر دوم در 845 ق م در اراکوزی نفوذ ایشان را تهدید نموده و بالاخره سیروس ایشان را منتفی ساخت، جانشینان ویست اسپه بودند.

در آخر نا گفته نباید گذاشت که در بین سلطنت باختر طبقه جنگجو و روحانیون هر دو اهمیت زیاد داشتند چنانچه شهرهای (زاریسپ) و (بکترا) مراکز آنها بشمار میرفت و در

اثر ترقی همین دو روح بود که زوراستر از نقطه نظر دین انقلابی در جامعه باختری تولید کرد و روح عسکری و جنگجویی که در زمان هخامنشی ها تهدید شده بود، در عصر تهاجمات یونانی دوباره جان گرفته و در دامان کوه های سر بفلک کشیده مدت چهار سال جنگجویان این کشور مهمترین کارستان های جنگی را به یونانی ها نشان دادند.

سلطنت باختر:

در دوره ویدی تاریخ آریانا که برای تذکار وقایع مربوطه آن رساله جداگانه تخصیص داده شده است، تا جائیکه از روی منابع موثق سرودهای چهار کتاب (وید) معلوم میشود، آریائی های باختری پیش از شروع مهاجرت بطرف هند و فارس دارای نظام سلطنتی نشده بودند و زندگانی ایشان سراسر جنبه دیموکراسی قبیلوی داشت و هر قبیله تحت ریاست ملک خود و هر خانواده تحت فرمان پدر اداره میشد. چون دوره مهاجرت سالهای 1900 ق م و 1400 ق م را در بر میگیرد، گفته میتوانیم که درین مدت آریائی های آریانا دارای تشکیلات سلطنتی نشده بودند چنانچه جنگ های (ده قبیله و ده ملک) در سواحل چپ اندوس [رودخانه سند] بوضاحت کامل این نظریه را ثابت کرده و مانند تابلوی حیات ملوک الطوایفی و قبیلوی و نفوذ اقتدار ملکان و روحانیون را در غیاب شخص (شاه) نشان میدهد. پس آریائی های باختری نه فقط در زمان استقرار خود در باختر فاقد نظام سلطنتی بودند بلکه در تمام دوره مهاجرت و انتشار عناصر آریائی در (آریانا) و (هند) و (فارس) این تشکیلات در میان ایشان وجود نداشت تا اینکه شاخه هندی در حوضه گنگا رسید و (پارسواش) ها شاخه آریائی بطرف غرب فلات آریائی ها با (امادی) یا (مادها) شاخه دیگر آریائی که از راه دربند کسپین به حصص غرب ایران فرو آمده بود، تصادم نمودند و به این طریق نظام سلطنتی در وادی گنگا (سوداس) در حوالی 1400 ق م و در ایران بعد از مادها با (سیروس هخامنشی) در حوالی 549 ق م بمیان آمد.

حالا سوالی در خاطر میگردد که آیا اساس سلطنت و نظام حکمرمائی مملکتی در خود باختر و آریانا که منشأ مهاجرت آریائی های هند و فارس بود، چه وقت گذاشته شد؟ جواب این سوال خیلی مهم است زیرا برخلاف آنچه تا حال بواسطه تاریکی موضوع تصور میشد، بین دو تاریخ فوق الذکر یعنی زمان تشکیل نظام سلطنتی در میان آریائی های پنجاب و فارس، سلطنت نهایت مقتدری در باختر تشکیل شده بود. متأسفانه تاریخ ظهور این سلطنت، نام موسس آن، علت و کوائف تشکیل آن چیزهائی است که در میان پرده های تاریک زمانه پیچیده شده و کشاده در اطراف آن صحبت کردن آسان نیست. معذالک چون به کتیبه های آشوری و سرود های رزمی مادها و پارسی ها رجوع شود، از خلال روایات افسانه ئی عظمت سلطنت مقتدر باختر و نیروی مادی و معنوی آریائی های این سرزمین بخوبی آشکار میشود.

دولت باختر و حکمرمایان افسانه ئی آشور و بابل:

قدیمترین منبعی که از آن میتوان اقلأ نظریه ئی راجع به وجود دولت باختری و نیروی کهن ترین سلطنت آریانا بدست آورد، افسانه های آشوری و اشعار رزمی مادها و پارسی ها است. راجع به تعلقات دولت باختر و تجاوزات آشوری های دوره تاریخی بطرف شرق آسیا آتیاً تا جائیکه معلومات در دست است، بحث خواهیم کرد ولی پیش ازین مبحث که

اشخاص تاریخی روی صحنه می آیند، قسمت قدیمترین هم است که اشخاص آن، خصوص از طرف آشوری نیمه افسانه‌ئی و وقایع مربوطه آنها هم طبعاً جزء اساطیر خواهد بود ولی باز هم چون شخصیت آنها خیلی برجسته و کارنامه‌های ایشان خارق العاده است، ذکر ایشان بی مورد نیست. علاوه برین چون اشخاص کاملاً افسانه‌ئی هم نیست (حال آنکه اگر فرضاً کاملاً جزء اساطیر هم باشند، تذکار آنها خالی از فایده نیست) و در اثر تجاوزات آنها بطرف شرق و تعلقات نوی که پیدا میکنند اقل نظریه‌ئی راجع به وجود دولت باختر و اقتدار آن نسبت به سائر حکومت‌های آسیای غربی بدست می‌آید که تذکر آن جزء مرام این رساله است.

نینوس و مقابله با دولت باختر:

دز سرزمین بین رودخانه‌های (زاب) و (دجله) که آنرا میتوان مهد ظهور آشوری‌ها خواند، قرار نگارشات یونانی‌ها، اولین سلطنت آسیائی در آنجا عرض وجود نموده است. چنین معمول بود که تا سلاطین کارهای فوق العاده نمیکردند، صاحب شهرت و نام بلند نمی‌شدند. اولین شاهی که حافظه‌ها به خاطر دارند و حایز کارنامه‌های بزرگ میباشد (نینوس) پادشاه آشوری است. وی طبعاً جنگجو و جاه طلب بوده اکثر تابعین جوان خود را بعلاوه اینکه مسلح ساخته، در اثر مشق و تمرین‌های مختلف مشکل و طولانی برای استقبال هرگونه پیش آمدهای مشکل و خطرات جنگ آماده ساخته بود. بعد از تشکیل قشون عالیشائی با (اریوس) شاهزاده اعراب متفق شده و با قشون زیاد بر علیه بابلی‌ها برآمد. هنوز در این وقت شهر بابل آباد نشده بود زیرا اساس آن را (سمیرامیس) خانم او میگذارد. چون بابلی‌ها فاقد صفات حربی بودند، ایشان را بدون اشکال مطیع خود ساخته، شاه ایشان را محبوس گرفته و با پسرانش بقتل رسانید و خراج سالانه بر آنها نشانید. سپس با قوای بزرگتر مشغول تهاجم ارمنستان شد و شهرهای آن سامان را خراب کرد. (بارزانس Barzanes) پادشاه ارمنستان چون در خود توان مقابله را با شاه آشور ندید، با تحایف بیشمار بحضور نینوس آمده و مطیع او شد. آنگاه نینوس او را دو باره بر تخت ارمنستان نشانید، بشرط اینکه آذوقه برای جنگ‌ها تهیه نماید. به این ذرایع چون قوای شاه آشوری تقویت شده رفت، فکر تسخیر (مدیا) در سرش افتاد. (فارنوس Pharnus) نام پادشاه مدیا با قوای زیادی برای مقابله او برآمد ولی پس پا شده شکست خورد و در نتیجه خود او و عیالش و هفت نفر پسران او را نینوس به دار آویخت. چون اشتهای در خوردن است، نینوس بعد از یک سلسله کامیابی‌های فوق‌الذکر بفکر تسخیر افتاده و قراریکه (استزیاس Ctesias) شرح میدهد، مصر، فنیقیه، کوئل Coele، شام، سیلیسیا Cilicia، لیوسیا Lucia، کاریا Caria، لیدیا Lydia، میسیا، فریجیا Phrygia، بیتونیا Bithunia، کپادوچیا Cappadocia و یک عده نقاط دیگر را به زیر فرمان خود آورد. آنگاه بیشتر بطرف شرق رخ نموده خود را صاحب اختیار و بدار کدوزی‌ها، هیرکانیها، درانجی‌ها، دریکی‌ها، کرمانی‌ها، خوارزمی‌ها، پارسی‌ها، و دیگر ساکنین (سوزیانا) و بحیره خزر و اقوام کوچک دیگر ساخت ولی با این همه اقتدار و کوششات زیاد در مقابل باختری‌ها کامیابی حاصل نتوانست زیرا مدخل اراضی آنها دشوار گزار و عده مردان جنگی آنها خیلی زیاد بود و به این ملاحظات جنگ و مقابله را با ایشان به موقع مساعدتری موکول ساخته و بعد از 17 سال محاربه که در نتیجه باستانهای باختری‌ها و هندی‌ها، تمام آسیا را مطیع ساخت، با قشونش به آشوری مراجعت کرد. پادشاه اعراب حلیف و متفقش را با تحایف و غنایم سرشار به مملکتش فرستاد و خود در نظرگرفت که

شهری بسازد که نه فقط در سابق نظیر داشته باشد بلکه در آینده هم چشم روزگار مانند آن را نبیند. با این نقشه و خیال محلی کنار رود دجله انتخاب نموده و شهری بصورت مستطیل اعمار نمود. دو ضلع طویل شهر هر یک (150 استاد⁽⁴⁾) [تقریباً 30 کیلومتر] و دو ضلع کوتاه آن هر یک (90 استاد) طول داشت [تقریباً 18 کیلومتر] که روی هم رفته مساحت آن (840 کیلومتر مربع) میشود. دیوارهای اطراف این شهر صد قدم بلندی داشت و به اندازه نئ ضحیم بود که سه کراچی بالای آن یکجا تردد میتوانست. تعداد برج هائی که حد به حد در بین دیوارهای حصار شهر ساخته شده بود به 1500 میرسید و هر کدام 200 قدم بلندی داشت. نینوس این شهر عجیب را که از غرائب روزگار بود بنام خود مسمی نموده و بیشتر کسانی را که در آنجا اجازه رهاپیش داده بود، آشوری بودند. نام این شهر باستانی (نینوا) مانند خواهرش شهر (بابل) که بانی آن خانم شاه، ملکه (سمیرامیس) است مثل کلمات سحر انگیز تا امروز باقی مانده و بعد از این هم از بین نخواهد رفت.

بعد از اینکه شهر نینوا به اتمام رسید، نینوس که منتظر موقع مساعد بود بفرنگ جنگ باختری ها افتاد و چون از تعداد زیاد مردان جنگی و حس سلحشوری ایشان و مشکلات اراضی خبردار بود، ترتیبات بسیار بزرگ گرفته قشون تمام ملل و اقوام مطیع خود را جمع و به تعداد 1700000 [یک میلیون و هفتصد هزار] پیاده، 210000 [دو صد و ده هزار] نفر سوار و 10600 [ده هزار و ششصد] عراده جنگی آماده نمود. چون از ترتیبات و تجهیزات قشون بیشمار خویش خلاص شد رو بطرف باختر نموده و بعلت اشکالات اراضی خود را به چندین جبهه تقسیم نمود.

(اوگزیرتس Oxyartes) پادشاه باختر که این آوازه ها را شنید تمام مردان کاری و جنگ آزموده قلمرو خود را جمع نموده با 400000 [چهارصد هزار] نفر برای مقابله آشوری ها تا قسمت های صعب العبور کهستانی پیش رفت و در انتظار حمله صف آرائی نمود. آشوری ها که بواسطه دره های تنگ دسته دسته شده بودند به ترتیب عبور نموده و در جلگه جمع شده میرفتند. چون یک عده کافی آنها جمع شد، شاه باختر مجال تمرکز تمام قوا را به آنها نداده و بر ایشان حمله برد و تقریباً صد هزار نفر از آشوری ها را بقتل رسانید لیکن چون مابقی قشون آشوری در اراضی هموار جلگه رسیدند در اثر تفوق تعداد، باختری ها را پریشان ساخته و ایشان را به شهر های شان عقب نشانیدند. میگویند که نینوس در گرفتن سائر شهرهای باختر چندان اشکال ندید ولی پایتخت و مرکز مملکت بکترا (Bactra) (بلخ) بواسطه عظمت و بالاحصار مستحکم و آذوقه کافی که داشت فتح نمیشد. نینوس با قشون بیشمار خویش مدتی مشغول محاصره بود و هر چه فکر میکرد راه کامیابی نمیافت. چون این وضعیت طول کشید (اونس Onnes) نایب السلطنه شام که شاه آشوری را در جنگ همراهی نموده و اولین مشاور او بشمار میرفت، عقب عیال خود سمیرامیس نفر فرستاد تا حاضر شود و چاره در مقابل باختری ها بسنجد.

نقشه سمیرامیس:

چون نینوس و ژنرال های او سائر شاهان قطعات مختلف آسیای غربی که در رکاب او بودند در اشغال شهر بکترا موفقیتی حاصل نتوانستند به این نتیجه رسیدند که از سمیرامیس ملکه سحرانگیز شامی که پسانتر بعنوان (بانی شهر بابل) شهرت پیدا میکند، استمداد نمایند. چون رول سمیرامیس در مقابله آشوری ها و باختری ها و در اقداماتی که

پسانتر بطرف هند میکند خیلی مهم است، بی مورد نیست اگر قبل از ذکر پلان و نقشه جنگ او، چند کلمه مختصر راجع به خودش بنویسیم:

میگویند که پادشاه شام چوپانی داشت موسوم به (سیماس) که رمه های او را میچرانید. این چوپان در میان دشت بالای صخره سنگی دختر یکساله ئی یافته او را بخانه خود آورد و با گوشت کبوتر و شیر و پنیر تغذیه نموده کلان ساخت و چون اولاد نداشت او را دختر خوانده (سمیرامیس) نام نهاد و نزد خود نگاه کرد. روزی (اونس) نایب السلطنه شام که مامور ملاحظه رمه های شامی شده بود، در کلیه (سیماس) دختر خوانده ریبای او را دیده و عاشق او شد و با او ازدواج نمود و در نتیجه صاحب دو پسر شد، یکی (هیپاتس Hypates) و دیگری (هیداسپس Hydaaspes). چون (سمیرامیس) در حسن و زیبایی طاق بود، شوهرش مانند غلام مطیع فرمان او شده و هیچ کاری را بدون مشوره او نمیکرد زیرا هر مشکلی بود در اثر رأی صواب او حل میشد. بهمین ملاحظه (اونس) چون دید که شهر (بکترا) فتح نمیشود و نینوس و قشون آشوری نا امید شده اند عیال خود، ملکه را احضار نمود.

سمیرامیس چون از امر احضار خود در میدان جنگ مطلع شد، موقع را برای ابراز تدبیر و شهامت خویش مساعد یافته لباس مردانه در بر کرد و عقب حصار بلخ رسید. وی بعد از ملاحظه وضعیت سپاه و موقعیت شهر بلخ و صورت محاصره ملتفت شد که قشون آشوری فقط به آنطرف شهر حمله نموده اند که در میدان هموار جلگه واقع است و بر بلندی ها و قسمت های مستحکم بالاحصار چندان توجه ئی نیست. علاوه برین از ین وضعیت درک نمود که باختری ها هم عموماً به قسمت های هموار شهر در مقابل صفوف آشوری دفاع دارند و خود بالاحصار را از توجه افکنده اند. سمیرامیس بعد از مطالعات در میان دسته جات قشون آشوری آنهایی را که به بالا شدن مهارت داشتند، جمع نموده از راه گودال عمیقی بر بالاحصار حمله برد و چون یک رخنه آن را اشغال کرد به تمام قشونیکه در همواریها جمع شده بودند، امر حمله داد. اشغال بالاحصار جرئت باختری ها را کاسته و به این تدبیر شهر تسلیم شد. نینوس به شهامت و دلآوری های این زن آفرین گفته به او خلعت های قیمتداری داد و چون اسیر حسن او شده بود، شوهرش خودکشی نموده و (سمیرامیس) عیال (نینوس) و ملکه آشوری شد.

سمیرامیس و فکر فتح هند:

بعد از وفات نینوس، سمیرامیس خودش بر تخت آشوری نشست و بعد از تعمیر شهر بابل و یک سلسله آبادی های دیگر به باختر آمده و مدت مدیدی را به آرامی گذرانید. چون میشنید که هند بزرگترین و قشنگترین ممالک دنیا است، به فکر تسخیر آن افتاد و بعد از سه سال زحمت 3000000 [سه میلیون] پیاده، 500000 [پنجصد هزار] سوار و 10000 [ده هزار] عراده جنگی در باختر آماده نمود و چون شنیده بود که هندی ها در جنگ فیل را نیز استعمال میکنند، خدعه ئی بکار برده، صد هزار اشتر را از پوست های گاو سیاه بار نموده و بالای هر کدام سربازی را نشانید تا شتر و بار و راکبش به مثابه فیل بزرگ معلوم شود و کار فیل را بدهد. علاوه برین چیزها برای عبور رود اندوس (سند) ده هزار کشتی ساخته و پارچه های آن را بر اشترها حمل نمود تا لب دریا بهم بسته شده و کشتی ها آماده شود.

آماده گی هندی ها:

(استا برویاتس) شاه هندی با قشون و سفاین خود در سواحل اندوس منتظر آشوری ها بود. چون سمیرامیس نزدیک شد با او مکاتبه را شروع نموده و از جنگ و حمله بی جهت او را ملامت نمود. سمیرامیس به مکاتبات اهمیتی نداده و چون کشتی های هندی ها کنار رود خانه آماده جنگ بود مشارالیه هم سفاین خود را بسته کرده و حاضر محاربه گردید و در نتیجه یک هزار کشتی هندی ها غرق شده و فتح اولی نصیب سمیرامیس شد و بعلاوه اشغال جزائر و شهرهای قریب سواحل، صد هزار نفر هندی را دستگیر نمود. پادشاه هندی ها با قشونش از سواحل رودخانه پس تر موقع گرفتند و چنین خیال داشتند که حین عبور رودخانه به دشمن حمله کنند ولی سمیرامیس با تدابیر پخته پل عریضی بالای رود سند ساخته و تمام قشون خود را عبور داد و 60000 نفر را برای حفاظت پل گماشته خودش به مقابل هندی ها روان شد و اشترهائی را که با بار پوست گاو به فیل تغییر شکل داده بود، در صف اول سپاه قرار داد. چون هر دو سپاه بهم نزدیک شدند، پادشاه هندی ها به سواره نظام و عراده های جنگی خود حکم حمله داد. سمیرامیس فیل های مصنوعی را در مقابل آنها سوق داد. میگویند که چون بوی پوست های خام گاو به مشام اسپ ها و سوار کاران هندی رسید حال شان متغییر شده و ایستادگی نتوانستند و سمیرامیس که بر اسپ خود سوار بود ازین موقع مساعد استفاده نموده خود را با سواران به دل سپاه دشمن زد. (استا برویاتس) شاه هندی با این پیش آمد هم استقامت را از دست نداده و کوشش داشت که با ملکه آشوری مقابل شود. فیل های هندی ها دهشت بزرگی در صفوف قشون آشوری افگند. شاه خود را نزدیک به سمیرامیس رسانید و بعلاوه اینکه تیر او به بازویش اصابت نمود، ضرب نیزه ئی هم به پشت ملکه رسانید. آنگاه هرج و مرج زیادی در صفوف سپاه آشوری رخ داده در اثر تعداد خود آنها و فشاری که هندی ها از عقب آورده بودند، بسیاری به رودخانه افتاد. چون سمیرامیس سراسیمگی و عقب نشینی حصه زیاد قشون و فشار قوای دشمن را از عقب حس نمود پل را بریده، عده ئی از آشوری ها که بالای پل بودند در آب غرق شدند. به این ترتیب دو ثلث قشون آشوری تلف شده آنچه باقی مانده بود با ملکه زخمی پس به باختر مراجعت کرد و در هند فتوحاتی نتوانست.

* * *

از روی افسانه های آشوری و اشعار رزمی پارس و ماد، مقابله های آشوری و دول باختر و هند به این منوال منتهی میشود. اگر چه برای نینوس و سمیرامیس که پهلوانان نیمه افسانه ئی اند، تاریخی هم قائل شده و حیات و سلطنت ایشان را در حوالی 2000 ق م نسبت میدهند ولی ما تاریخ مذکور را در مورد سلطنت باختر استعمال کرده نمیتوانیم زیرا قرار نظریه عمومی در 2000 ق م مهاجرت آریائی از باختر شروع نشده بود⁽⁵⁾. نا گفته نماند که تاریخ فوق از نقطه نظر قدامت سلطنت آشوری که اولین شاه تاریخی آنها در 1115 ق م ظهور میکند غرابتی ندارد بلکه سراسر ممکن مینماید که سلاله خیالی و افسانه ئی آنها در حوالی 2000 ق م و حتی خیلی ها پیشتر هم وجود داشته باشد. بهر حال پیشتر متذکر شدیم که اولین سلطنت آریائی های مهاجر دسته شرقی در هند با (سوداس) در حوالی 1400 ق م در وادی گنگا و اولین سلطنت آریائی مهاجر دسته غربی در ایران با سیروس در حوالی 549 ق م در مهد خود شان تشکیل شد. از طرف دیگر چون اولین شاه

تاریخی آشوری (تیگت پیلسر) بین 1115 - 1100 ق م سلطنت نموده است، نینوس و سمیرامیس اگر جنبه حقیقت داشته باشند از تاریخ اخیر الذکر مقدم تر بوده اند و امکان دارد که تا 2000 ق م هم برسند. حالا در مورد سلطنت و شاهان باختری و هندی که با نینوس و سمیرامیس آشوری مقابله کرده اند چه سان اظهار نظریه باید نمود؟ در مورد (استابروباتس) شاه هندی گفته می‌توانیم که شاید غیر آریائی و از توده (دراویدی) عرق قدیم هند بوده باشد زیرا با کشفیات جدید مراتب اقتدار و مدنیت هند قبل آریائی بخوبی ثابت شده است. (اوگزیارتس) شاه باختر معاصر نینوس و سمیرامیس غیر از عرق آریائی چیز دیگر بوده نمیتواند و گفته می‌توانیم که بعد از اولین جنبش مهاجرت که در حوالی 1900 ق م شروع و در حوالی 1400 در گنگا و در قرن 7-8 ق م با پارسواش ها در ایران سرایت میکند، نظام سلطنتی در خود باختر هم در میان آریائی های بین عصر (ویدی) و (اوستادی) عرض وجود نموده است. پیشتر متذکر شدیم که برای تشکیل اولین سلطنت آریائی باختری تاریخی معین کردن مشکل است. اگر یکطرف به تاریخ تشکیل اولین سلطنت آریائی های شاخه هندی در گنگا در حوالی 1400 ق م نگاه شود و از طرف دیگر به یک سلسله شاهان افسانه ای اوستا دقت شود که هر کدام به مراتب از نینوس و سمیرامیس شگفت انگیزتر بوده و مقامی بلندتر از بشر عادی احراز کرده اند آنگاه به سهولت به این نتیجه میرسیم که سلطنت آریائی باختر اگر فرضاً در حوالی 2000 ق م وجود خارجی نداشت اقلأ پیش از 1100 ق م فکر نظام سلطنتی در آنجا پیدا شده بود.

در باب نفوذ و اقتدار اگر بیائیم از آنچه که پیشتر گذشت بوضاحت کامل معلوم میشود که دولت باختر نسبت به تمام سلطنت های نقاط مختلف آسیای غربی قوی تر بوده چنانچه نینوس نه تنها نیروی آشوری بلکه قشون تمام شاهان تحت الحمایه خود را تمرکز داده و همه را بر علیه دولت باختر با خود آورده بود و باز هم پیروزی نصیب ایشان نمیشد. بلخ که در عصر اسلامی (ام البلاد) شده بی حقیقت نیست. پیش از اینکه نینوس شهر نینوا و سمیرامیس شهر بابل و باغهای معلق آنرا تعمیر کند، بکثرت وجود داشت و مرکز سلطنت باختر بود و چنین شهر بزرگ و مستحکمی بود که مدحش ترین قشون آشوری و متحدین آن از اشغال آن عاجز شده بودند. (راولنسن) در ملحقات جلد چهارم تاریخ هرودت صفحه 166 از نیروی باختر بزبان فصیح بیان میکند⁽⁶⁾.

آریانا و تجاوزات دولت آشوری بطرف شرق آسیا:

در بین شبهه ای نیست که آشوری خصوص آشوری دوره تاریخی یکی از مقتدرترین دول آسیای غربی بوده و کتیبه های شاهان ایشان مراتب کشورگشائی و مدنیت آنها را نشان میدهد. آشوری های دوره تاریخی بطرف شرق آسیا فتوحات زیاد نموده و از روی کتیبه های میخی معلوم میشود که (تیگت پیلسر Tighat Pilser) اولین شاه تاریخی آنها که بین (1115 - 1100 ق م) سلطنت داشت، داد جنگجویی را داده و در فلات آریان تا کنار دریاچه (وان) که در ارمنستان در جنوب قفقاز واقع است، پیش آمده بود. بعد از او شاه دیگر ایشان (آشور نازیر هابال Assur Nazir Habal) در قرن 9 ق م بخاک ایران بنای تهاجمات را گذاشت. (سالماناسار سوم Salmanasar III) پادشاه دیگری است که از دو نفر فوق الذکر بیشتر بطرف شرق تجاوز نموده (امادی) و (پارسواش) یعنی (مادها) و (پارسی ها) را که هنوز دارای تشکیلات اداری و سلطنتی هم نشده بودند، شکست های مدحش داده و بسیار رؤسای آنها را بقتل رسانید. فشار آشوری ها بالای (مادها) و (پارسی

ها) چیز واضح است و کتیبه های میخی از آن بصراحت سخن میگویند. میگویند که این (سالماناسار) یا سالماناسار دوم از حدود فارس به آریانا هم تجاوز نموده ولی حقایق و کویف آن معلوم نیست و ذیلاً می بینیم که این نظریه چطور نشئت کرده است.

در میان خرابه های مقر سلاطین آشوری که در (شالا Chalah) در محل تقاطع دو رود بزرگ، (زاب Zab) و (دجله) واقع است. ستون سنگی کشف شده که (سالماناسار دوم) که از 859 تا 823 سلطنت داشت، آن را به یادبود فتوحات خویش برپا نموده بود.

در میان غنایمی که به او داده شده بود، کرگدن، فیل، گاو کوهان دار و اشتر دو کوهانه اسم برده شده است و محض بواسطه اینکه از این حیوانات اشتر دوکوهانه⁽⁷⁾ و گاو کوهان دار در بکتریان، در جنوب بحیره خزر و در تاتارستان وجود داشت و پسان ها فیل هم در تصرف حکمفرمایان باختر افتاد، پروفیسر دونکر جرمنی چنین نتیجه میکشد که باید قشون (سالماناسار) مذکور تا آخر پارتیا در حواشی خاک آریانا هم پیشرفت نموده باشد.

این دلیل او اگرچه طبیعی مینماید ولی راه رد هم داشت، اما متعاقباً مشارالیه متن کتیبه های (تیگت پیلسر) دوم شاه آشوری را بمیان آورده مینویسد که مشارالیه اگر تا بکتریان پیش نرفته تا وادی هلمند و (اراکوتی) تجاوز نموده است. قرار تذکر مورخ جرمنی موصوف در میان اراضی مفتوحه سال 745 ق م آشوری از (نیسآ Nisaa)، (زیکروتی Zikruti) و (اراکوتی Arakutti) نام برده شده است. مشارالیه تشریح میدهد که در موقعیت نیسآ شبیه ئی نیست و عبارت از نیسآ شرق مدیا میباشد. زیکروتی بالاشبه عبارت از (سکارتیان) هرودت و (اسکارتا) کتیبه های قدیم پارسی ها میباشد. اراکوتی شکل سامی نام اراکوزی است که هخامنشی ها آن را هیروواتی میگفتند. چون (اسکارتا) کتیبه های هخامنشی و (هیروواتی) ایشان عبارت از وادی هلمند و ارغنداب است، معلوم میشود که (تیگت پیلسر) در حاشیه غربی آریانا در سیستان و قندهار رسیده بود، اما نفوذ او به سائر نقاط مملکت آریانا و صفحات باختر ثابت نیست.

(دونکر) بعد از ذکر مراتب فوق مینویسد: «تا جائیکه عجالاً از روی کتیبه ها قضاوت شده میتواند جانشینان تیگت پیلسر با جنگ های خود بیشتر بطرف شرق ایران تجاوز نتوانسته اند و بصورت محقق گفته میتوانیم که دو نفر از شاهان آشوری (اسارهادون) و (آشوربانی پال) که سلطنت آشوری را به حد کمال و اعتلا رسانیدند در ین سمت فتوحات مزید نکرده اند».

ثقافت معنوی:

در صفحاتی که قبل برین گذشت آنچه راجع به باختر و جامعه باختری نوشتیم بیشتر جنبه مادی داشت. حالا میخواهم به شق دیگر مدنیت عصر اوستائی که عبارت از ثقافت معنوی آن دوره میباشد، بپردازیم. در باختر از قدیمترین زمانه هائی که معلومات در دست است دو روح همیشه در جامعه ترقی داشت یکی روح سلحشوری و دیگری روح مذهبی. در صفحات ماقبل بصورت غیرمستقیم تا اندازه کافی علت انبساط روح سلحشوری و سوارکاری و ترقیات آن نسبت به سائر نقاط آسیائی شرح یافت و دیده شد که باختر نه تنها سد امواج تهاجمات تورانی بود بلکه با قوای مدحش، آشوری های سامی نژاد هم مردانه

مقابله‌ها نمود. در اثر تنمیه این روح باختری‌ها نسبت به سائر باشندگان فلات آریانا یک بدیگر بیشتر نزدیک و متحد شده خود را وظیفه دار دفاع خاک آریائی تصور مینمودند و تا اندازه کافی در مقابل تورانی‌ها و سامی‌ها از انجام این عهده هم برآمدند. روح مذهبی و دیانت خواهی به مراتب از جنبه سلحشوری در جامعه باختری ریشه دوانیده و گزارشات تاریخی بوضاحت نشان میدهد که از زمان استقرار آریائی‌ها در حوضه اکسوس حتی قبل از ظهور ایشان از زمانه‌های قبل التاریخ تا زمان انتشار دین مقدس اسلام که باختر با سلاله سامانی مهد مدنیت اسلام و کعبه آمل مسلمین میشود، همیشه ادیان مختلف عناصر پرستی، برهمنی، مزدیزم، زوراستریزم، بودائی و اسلام هر کدام بنوبه خود شکوه و جلال مخصوصی داشت. بر طبق پروگرام خود در بین رساله ما به دو مرحله مذهبی که عبارت از مزدیزم و زوراستریزم باشد، سر و کار داریم. بعضی‌ها در بین دو هم فرقی نمی‌بیند ولی چون در حقیقت فرق زیاد است و مزدیزم مانند حلقه زنجیر بین عناصر پرستی اولیه آریائی و زوراستریزم قرار گرفته حتماً باید در اینجا از آن بحث شود. مزدیزم مانند زوراستریزم از خود کتاب و مقنن مخصوصی ندارد ولی بی وجود آن تغییرات عناصر پرستی آریائی به زوراستری فهمیده نمیشود، لذا اول مختصراً در اطراف مزدیزم شرحی نوشته سپس به تفصیل زوراستریزم می‌پردازیم:

آئین مزدیزم:

از روی مبانی عناصر پرستی آریائی که شرحش در رساله (مدنیت ویدی) داده شده استنباط میشود که آریائی‌ها در اثر دو عامل (امید و بیم از عناصر) قوای طبیعی و تاثیرات فلکی را ستایش کرده و متعاقباً قوای روحی تخیلی هم نزد ایشان شکل ارباب انواع را بخود گرفت. قرار نظریه بعضی مدققین که (کریستن سن) مستشرق دانمارکی هم از آن جمله باشد، قبل از اینکه مهاجرت آریائی شروع و قبایل آریا از باختر بطرف هند و ایران بروند، در میان (دیواها، Daivas) که مهمترین آنها (اندرا Indra) رب النوع جنگ بود و (آشوراها Assuras) یعنی ارباب انواع پیمان و آرامش و حقوق (که سر حلقه آنها وارونا Varuna رب انواع آسمان ستاره دار) و (میترا Mitra، رب النوع روشنی بود) اختلافی وجود داشت.

به این اساس اغلب علما متفق اند که (مزدا Mazdaha) یعنی (عاقل) آریائی‌های باختری که در عین زمان مقام (اهورای) عالی هم دارد، همان (وارونا) قدیم آریائی است که او را (وارونا اهورا) هم میگفتند و چون در زبان اوستائی یا زند (س) به (هه) تبدیل میشود (وارونا اسورا) به (وارونا اهورا) تبدیل شده و چون (مزدا) به تعبیر نو عبارت از همان (وارونا) قدیم است، (وارونا اهورا) (مزدا اهورا) یا (اهورا مزدا) گردید.

به این ترتیب مجموعه ارباب انواع قدیم آریائی که رویهمرفته آنها را (دیواها) یعنی (ذرات درخشان) میگفتند از هم سوا شده است. (دیواها) که در راس آنها (اندرا) رب النوع جنگ قرار میگرفت، با (اهوراها) که بیشتر ارکان آن را ارباب انواع روشنی تشکیل میداد و (مزدا) سر حلقه آنها بود، اختلاف پیدا کرد طوریکه (دیواها) مخصوصاً مواد تمجید قبایل چادرنشین و جنگجو و (اهورا) که جنبه مدنیت کارانه بیشتر داشتند، طرف ستایش شهرهای مدنی تر واقع شدند و (اهورا مزدا) نزد آریائی‌های باختری شکل رب الارباب⁽⁸⁾ یا رب النوع عالی بخود گرفت و به این ترتیب آئین (مزدئیزم) در جامعه

باختری بوجود آمد. (مزدا) در جامعه آریائی باختری رب النوع یک معبد یا یک ملت نبود بلکه معبود تمام جهان و بشریت بشمار میرفت.

چون (مزدئیزم) در حقیقت دنباله همان آئین عناصر پرستی قدیم آریائی است، نام ها و یادگارهای اکثر ارباب انواع قدیم در آن باقیمانده چنانچه (میترا Mitra) رب النوع میثاق و روشنی، اردوی سورا Ardevi-sura یا (اناهیتا) رب النوع آب و حاصل خیزی، (وری تری نا Veretraina) رب النوع فتح و هر کدام به نوعی توصیف شده که قدیمترین قسمت اوستا به آنها اشاره کرده است.

(مزدئیزم) که از نقطه نظر دیانت برزخی بین عناصر پرستی اولی آریائی و دیانت زوراستریزم را تصویر میکند، در سلسله ادیان قدیم آریانا مقام خیلی مهمی دارد زیرا مفکوره عناصر پرستی اولیه آریائی و مبانی جدید زوراستری را مانند حلقه بهم وصل میکند و با این صفت در حالیکه از یکطرف بقایای عناصر پرستی در آن دیده میشود، از طرف دیگر شباهتی به زوراستریزم بهم میرساند و چون مزدئیزم با شکل مخصوص خود با مهاجرت یکدسته قبایل آریائی به تمام نقاط فلات آریانا منتشر میگردد، از آن علاوه بر زوراستریزم که در اوائل تنها در باختر محدود بود، شعبات دیگری بنام (میترازم) و (اناهیتایزم) و غیره میسرآید که به تدریج از سواحل غربی آسیای صغیر در اروپا سرایت میکند. هکذا طوریکه در رساله مخصوص در قسمت هخامنشی ها خواهیم دید (مزدئیزم) عصر فارسی های هخامنشی (طبقه عوام) و (مغ) ها یا کاهنان فرق داشت. حتی شاه و خاندان او رویه ئی مخصوص برای خود داشتند و در موقعیکه (هیرودت) مورخ یونانی از دین و مذهب فارسی ها و مادها صحبت میکند، هنوز آئین جدید زوراستری بین مغ ها دیده میشود که با مذهب اوستائی جدید هم فرق دارد که از آن در موردش صحبت خواهیم کرد. مدققین با مقایسه در میان عناصر پرستی اولیه آریائی و آئین مزدئیزم عوامل مشترکه زیاد یافته اند و چون مزدئیزم قراریکه دیدیم از عناصر پرستی اولیه آریائی بمیان آمده و مهد هر دو باختر بوده پیدا شدن چیزهای مشترک در آنها از مسائل طبیعی است. خلاصه اسامی بعضی ارباب انواع که در آنها مشترک است، قرار آتی است:

عناصر پرستی آریائی:

اسورا وارونا (آسمان ستاره دار رب النوع بزرگ)
میترا Mithra (رب النوع روشنی)
سوما Soma (شرابی که از گیاه ساخته میشود)
اگنی Agni (آتش)

مزدئیزم:

اهورا مزدا (رب النوع عالی)
میترا Mitra (رب النوع میثاق و روشنی)
هوما Homa (شراب گیاهی)
اتار Atar (آتش)

زوراستری:

در این رساله که برای شرح مدنیت عصر اوستائی آریانا تخصیص داده شده، دیانت (زوراستری) که بنام مقنن بزرگ بلخی زوراستر (زردشت) معروف شده مقام خیلی شامخی دارد و مدنیت این دوره بدون نام زوراستر و کتاب (اوستا) و آئین زوراستری معنی ندارد. آریائی های اوستائی که بعد از مهاجرت شاخه های آریائی بطرف هند و ایران در آریانا ماندند، (بلهیکا) یا (بخدی) را که به صفت (شهر بیرق های بلند) یاد شده، مرکز سلطنت و فعالیت های عسکری و مذهبی خود قرار داده و تقاضای محیط و زمان از اصل مبدأ عناصر پرستی و مجموعه ارباب الانواع آریائی وقت بوقت با تغییرات تدریجی دیانت هائی بمیان آورده رفت. چنانچه مزدئیزم که یک یا دو قرن قبل از سال 1000 ق م در باختر بمیان آمد، اولین قدمی بود که بعد از جدا شدن آریائی ها و مهاجرت آنها بطرف هند و ایران در باختر برداشته شد.

سپس در حوالی 1000 ق م معاصر زمان سلطنت (کشتا اسپه) یا (کشتاسپ) که احتیاج مقابله عناصر آریائی با تورانی های ماورای آمو بیشتر حس میشد، مقنن بزرگ اجتماعی بنام (زوراستر) یا (زوراسترا) یا (زردشت) از میان باختری ها سر برآورده در آئین (مزدئیزم) تغییراتی وارد کرد و مطابق مقتضیات محیط و وقت قوانینی وضع کرد که مجموع آن بنام کتاب (اوستا) معروف شد و در نتیجه باختری ها دارای سبک زندگانی و دیانت مخصوص شدند.

اهمیت معنوی این انقلاب که مختصراً در این رساله بحث میشود، خیلی بزرگ است زیرا همان طوریکه قبایل آریائی (ویدی) آریانا سبک زندگانی، زبان، مجموعه ترانه ها، ارباب انواع داشته و در نتیجه در اثر مهاجرت یکدسته آنها به پنجاب انقلاب اجتماعی، نژادی، لسانی بزرگی در خاک هند بمیان میآید که اثرات آن تا امروز فنا نشده است. چند قرن بعدتر قبائل باقیمانده آریائی آریانا صاحب زندگانی، زبان، دیانت، اجتماعیات، قوانین و کتاب مخصوصی میشوند که انقلاب بزرگی در آریانا تولید نموده اثرات آن بشکل (میترائیزم) و (اناهیتائزم) تا نقاط غرب اروپا و بصورت (مزدئیزم) و (زوراستری) در حوالی قرن 4 ق م در قسمت های غرب ایران کنونی نیز سرایت میکند.

همانطوریکه چهار کتاب (وید) و مخصوصاً سرودهای (ریگوید) منبع معلومات ما در زمینه مدنیت عصر (ویدی) میباشد، کتاب (اوستا) با وجودیکه نسخه اصل باختری آن در دست نیست، یگانه منبع موثقی است که معلومات دلچسپ و قیمنداری از آن نسبت به تمام مسائل اجتماعی، دینی، اخلاقی، قانونی، وقایع تاریخی، داستانی و جغرافیائی آریانا بدست میآید.

چنانچه در قسمت تشکیلات سلطنتی باختر که قبل برین گذشت حصه بزرگ معلومات از خلال مضامین خود اوستا استخراج شده است. آتیا هم از هر نقطه نظر هرچه که بنویسیم مستند بر نگارشات اوستا خواهد بود. پس چون چنین است ابتدا شرح مختصری راجع به خود زوراستر داده سپس کتاب اوستا را از پهلوهای مختلف معاینه میکنیم و در آخر مستند بر آن در اطراف بعضی قسمت هائی که موافق به مرام این رساله باشد، صحبت مینمائیم.

زوراستر:

(زوراستر) یا (زوراسترا) یا (زردشت) کسی است که نسبت به حقایق شخصیت او منابع تاریخی بدلائل آتی الذکر بطور یقین چیزی گفته نمیتواند و از این سبب اگر بعضی نظریه ها از طرف منتبعین داده شده همه فرضی و تقریبی است و چون اصل اوستا و دیگر کتب عصر او بواسطه فتنه یونانی بریاد شد، مورخین به خاطره های باقیمانده آن که بشکل داستان و اساطیر درآمد، متصل شده میگویند که (زردشت) نام چندین نفر بوده و یا هیچ وجود خارجی نداشته و شخص وهمی و تصویری است. ولی اگر درین مسئله دقت شود که زوراستر و آئین او با نظریات مختلفی که درین باره است، بین قرن 6 و 1000 ق م بمیان آمده و سپس تمام آثار و کتب آن دوره با آشوب یونانی تباہ شد، طوریکه یک نسخه هم از کتاب (اصل اوستا) باقی نماند. طبعاً باید که زوراستر مقنن باختری شکل موهومی بخود بگیرد زیرا فراموش نباید کرد که اوستائی که امروز در دست است و از آن همه صحبت میکنیم، اوستائی است تازه که در عصر پارتی و باز دفعه دیگر در عصر ساسانی از حافظه ها و اوراق خطی پراکنده جمع شده و دست زیاد خورده. حتی در قرن 9 مسیحی دوصد سال بعد از ظهور دین مقدس اسلام هم در آن چیزی تزئید کرده اند. پس افسانه هائی که راجع به زوراستر نقل میکنند همه ساختگی و بیشتر آن هم در عصر پارتی و ساسانی که میخواستند زوراستر و آئین او را زنده بسازند، بمیان آمده. پس اگر شخصیت زوراستر تا یک اندازه وضعیت افسانه نی بخود گرفته علتش یکی بربادی آثار تاریخی عصر او با آشوب یونانی و دیگر هم عدم معلومات محیط عصر پارتی و ساسانی است و این باعث شده نمیتواند که زوراستر یا زردشت بلخی وجود نداشته باشد. اینکه میگویند زوراستر نام چند نفر گذشته بی اساس نیست. بعلاوه زوراستر باختری، دو نفر دیگر را هم به این نام یاد میکنند، یکی زوراستری که اصلاً نامش (مزدک) بوده و در عصر ساسانی ها در آئین زردشتی عصر ساسانی تغییراتی وارد کرده و بیاد آئین قدیم باختر، دین نوی بمیان آورد و دیگر زوراستر آشوری که او را مؤرخین قدیم یکی از شاهان ماد و حکمفرمای بابل تصور میکنند و تاریخ او را در حوالی 2200 ق م ثبت میکنند. بهر حال زردشت بزرگ معروف همین شخص باختری بوده که اوستا یکی از یادگارهای او است.

با وجود فتنه تهاجمات یونانی و آشوبی که در اثر آن به معارف و کتب خانه ها صدمه مدحش وارد شد، نام زوراستر از خاطره ها محو نشده و اکثر مؤرخین قدیم و کلاسیک به خوبی از او یاد آوری کرده اند که تذکرات بعضی را در اینجا بیان میکنیم:

افلاطون زوراستر را بانی مذهب (ماژ) ها دانسته، او را پسر (اورومازس Oromazes) (هرمزد) قلمداد میکند.

(هرمیپوس Hermippus) که از اهل (سمیرنا Smyrna) بود زوراستر را باختری و شاگرد (ازوناک Azonakes) میداند.

(دیودوروس Diodorus) مینویسد که زوراستر در میان آریائی ها چنین وانمود نمود که ارواح نیک اساس آئین نوی را به او الهام نموده است.

(ترگو پومپیوس Troguo Pampeius) او را معاصر نینوس، شاه آشوری دانسته مینویسد که زوراستر شاه باختری ها با کشف حرکات اجرام سماوی و اسرار سحر آمیز دیگر اقتدار فوق العاده حاصل کرده و آخر بدست نینوس بقتل رسید.

(پلینی Pliny) بملاحظه میرساند که زوراستر مؤسس دوکتورین ماژها بوده و در روز تولدی خود میخندید.

(دیوکرسیوستم Diochrysostom) مینویسد که زوراستر در اثر عشق و علاقه ئی که به حکمت و عدالت داشت، منزوی در کوهی در میان آتش زندگانی میکرد و چون پادشاه وقت با عرفا و بزرگان کشور به دیدن او رفت از میان آتش برآمده و ایشان را به آئین خود دعوت نمود.

(کفالیون Kephalion) متذکر میشود که زوراستر شاه باختر با سمیرامیس جنگ نموده و مغلوب او شد.

هکذا، (تئون Teon) باشنده شهر اسکندریه جنگ سمیرامیس و زوراستر بلخی را متذکر میشود.

(امینوس مارسلی نوس) زوراستر را باختری خوانده علاوه میکند که هشتاسپ پدر داریوش آئین مغان را به خارج انتشار داد.

(سویداس Suidas) زوراستر باختری و زوراستر آشوری را که در عصر نینوس میزیست از هم تمیز میدهد.

علاوه برین بسیار کسان دیگر بصورت های مختلف از زوراستر اسم برده اند و بعضی با اشتباه با زوراستر آشوری او را هشتمین پادشاه ماد و سلطنتش را در بابل مصادف به 2451 و 2224 ق م قرار میدهند لیکن چون اکثر این بیانات اغراق آمیز و خالی از حقیقت است، از آن صرف نظر میکنیم.

از بیانات مؤرخینی که گذشت چنین بر میآید که زوراستر مؤسس دوکتورین ماژها اصلاً آریائی یعنی باشنده سرزمین آریانا بوده، هرمی پوس، تروک پومپیوس، کفالیون، تئون، ارنوبیوس Arnobius و ایزوبیوس Eusebius او را اهل باختر و شاه باختری ها مینویسند و از جنگ های او با نینوس و سمیرامیس شاه و ملکه آشوری صحبت میکنند.

آنچه که خود اوستا و به تعقیب او تعدادی از محققین مینویسد، این است که زوراستر اصلاً از اهل باختر بود. اوستا پدر و پدر کلان او را (پوروش اسپه Pourushacpa) و (هچاتاسپه Haechatacpa) نام میبرد و بعد از 12 پشت نسب او را به (مانوشیرا) میرساند. در اوستا مانوشیرا پسر (ایریو Airyu) قلمداد شده و (ایریو) پسر (تریتونا Thraetaona) است که نژاد آریائی آریانا احفاد او میباشد.

بهرحال افسانه‌ها و غرائب‌ها در اطراف شخصیت و ظهور زوراستر زیاد است و کثرت آن چنین حکم میکند که باید از همه صرف نظر شود. آنچه واضح از کتاب اوستا فهمیده میشود این است که زوراستر در زمان ویستاسپ شاه باختر در حوالی 600 و 1000 ق م میزیست و چون عالم متبحر و شخص خیلی دانسته‌ئی بود، در اثر تقاضای محیط در اصولات زندگانی و معتقدات قدیم آریائی باختر اصلاحاتی نموده کم‌کم کارش بجائی رسید که قوانین اجتماعی شکل دین نوی بخود گرفت. آنگاه بحضور ویستاسپ حاضر شده با مجمع علمای درباری که عده آنها را بعضی‌ها 60 نفر مینویسند، مدت چهل روز بحث و مناظره نموده آخر همه را به نظریات خود قانع ساخت و شاه پیرو فرمایشات او شد. ویستاسپ در انتشار آئین زوراستر جد و جهد بلیغ نموده، حکم داد تا سخنان حکیمانه او را روی پوست گاو نوشته به معابد باختر تقسیم نمایند. بعضی‌ها مینویسند که در اثر حکم ویستاسپ از سخنان زوراستر فقط دو نسخه نوشته شده که در خزانه سلطنتی باختر بود. حین تهاجمات یونانی‌ها یک نسخه آن در (دسی نبشت Desi-i-nepst) یعنی (قلعه کتاب) یا کتابخانه شاهی و دیگر آن در خزانه (شاپیگان Shapigan) بود. این دو نسخه از نسخه‌های اصل و مخصوص اوستا بود که با آب طلا روی پوست گاو نوشته شده و تا زمان اعتلای هخامنشی‌ها در باختر بود و بعد از آن آنها را کتابخانه استخر بردند و حین تهاجمات یونانی یک نسخه آن با کتابخانه استخر طعمه حریق شد و دیگرش را اسکندر برای ترجمه به یونان فرستاد.

اوستا:

کلمه (اوستا) را مستشرقین اروپائی بصورت مختلف ترجمه و تعبیر نموده اند. بعضی آن را (مضمون) و بعضی که اشتقاق آن را از کلمه (اپستاک) گرفته اند (قانون) ترجمه کرده اند. کلمه (زند) را که به آن ملحق میکنند بصورت صفت تعبیر میشود و آن دو معنی دارد: (شهر) و (نماز) و اصلاً از کلمه (زانتو Zantu) بمیان آمده است. پس معنی اسم مرکب (زند اوستا) بیک تعبیر (کتاب یا قانون شهری) و به تعبیر دیگر (کتاب دعا و نماز) میشود. بعضی‌های دیگر مدعی اند که (اوستا) بمعنی (مجهول) است. به این طریق که این کلمه مرکب از دو قسمت است (او) به معنی دانش و (ستا) به معنی (نه) و معنی شکل مرکب آنها غیر مفهوم مجهول میشود و علت این تعبیر را چنین مینویسند که چون اوستای باختری منحصر به دو نسخه بود و هر دو در اثر تهاجمات یونانی‌ها از بین رفت، در عصر پارتی و ساسانی که شروع به جمع آوری پارچه‌های خطی نمودند، معنی آن را عموماً به جهت اینکه بزبان زند نوشته شده بود، نمی فهمیدند. به این مناسبت آن را اوستا یعنی (مجهول) نامیدند. لیکن روی هم‌رفته نسبت به تعبیر آخر نظریاتی که اول ذکر نمودیم، صحیح‌تر بنظر میخورد. امروز عموماً کلمه (زند) را (تفسیر) ترجمه میکنند و معنی (زند اوستا) یا (اوستا زند)، (تفسیر اوستا) میشود. انسیکلوپدیای بریتانیکا مینویسد که صورت قدیمه نام اوستا، (اویستاک Avistak) بود و معنی حقیقی آن معلوم نیست.

اوستا رو بهمرفته عبارت از (مانتراسپتا Mauthracepta) یعنی (سخنان مقدس) است و بر مجموعه هدایات و قوانینی نسبت میشود که زوراستر از طرف (هرمزد) آورده بود. اوستا به وضعیتی که فعلاً در دست است حصه محدودی از اوستای قدیمی است که قوانین مذهبی و اجتماعی زوراستریزم را در بر می‌گرفت. اوستای باختری یا اوستای اولی که در

در حوالی 1000 ق م در باختر بمیان آمده دومین مظهر روحیات آریائی است که مقتضیات محیط و زبان بمیان آورد.

از اوستای باختری یا اصل اوستا، امروز متأسفانه جزو یادگارهای غیر مستقیم چیز دیگر در دست نیست و دو نسخه که تا عصر یونانی وجود داشت طوریکه بالا گفته شد، از باختر به استخر برده شده و در آنجا یکی طعمه آتش شد و دیگری به یغمای یونانیان رفت. به این قسم اوستای باختری از بین رفته مدت تقریباً 400 سال (از حدود 330 ق م تا 70 ب م) یادگار آن در سینه ها و بعضی قسمت های آن پاشان و پریشان روی پارچه های پوست باقیمانده. پس در صورتیکه کتاب اوستا از بین رفت آنچه که امروز اوستا خوانده میشود، عبارت از چیست؟ از اینجا مدققین به وجود دو اوستا معتقد اند، یکی اوستای بلخی که از 1000 ق م تا عصر اسکندر وجود داشت و دوم اوستای بعد از تهاجمات یونانی که از آن مفصل صحبت خواهیم نمود.

چون یک حصه اوستا مجموعه دعا و نماز است باوجودیکه مرور زمان متوالی در سینه ها خوب حفظ شد مخصوصاً (وندیداد ساده) که هر روز در عبادات تکرار میشد از سایر قسمت های اوستا خصوص (یشت Yashts) ها که عموماً ماه یکدفعه خوانده میشد، خوب تر در حافظه ها نقش شده بود. اوستائی که بعد از تهاجمات یونانی بمیان آمده و آن را معمولاً (اوستای ساسانی) گویند، اوستائی است که جمع آوری آن از عصر (ولکش) یا (ولجس Volgeses) شاه پارتی شروع و در زمان سلطنت شاه پور اول (241-272 م) تمام گردیده است.

اولین کسی که به خیال جمع آوری مضامین کتاب اوستا افتاد، ولکش Volkash نام پارتی بود و چون در میان پارتی ها اقلأ چهار نفر به این اسم سلطنت نموده اند، مدققین جمع کننده اوستا، معروفترین (ولکش ها)، ولجس اول Vologeses را میدانند که معاصر (نیرو Nero) پادشاه روما بود و در نیمه دوم قرن اول مسیحی سلطنت داشت. (ولجسس اول) و برادرش (تری داتس Tridates) هر دو پیرو آئین زردشتی بودند و حتی (تری داتس) خودش مغ بزرگ بود. این نظریه را مکاتیبی ثابت میکند که بین (نیرو) و این دو برادر مبادله شده است و از این گذشته چون ایشان اصلاً باختری بودند به آئین زردشتی طبعاً بسته بودند. بهر جهت اولین اقدامی که در جمع آوری کتاب اوستا بعمل آمد از طرف ولجسس پادشاه پارتی در ربع سوم قرن اول مسیحی بود. اوستای پارتی تا هر اندازه که جمع شده بود، تا ظهور ساسانی ها باقیماند.

موسس سلاله ساسانی اردشیر چون پسر یک نفر کاهنی بود که بنام (بابک) در یک معبد (اناهیتا) در شهر استخر مجاوری میکرد، در اثر توصیه پدر به جمع آوری کتاب اوستا اقدام نموده (تتسار Tansar) بزرگترین عالم وقت خود را امر داد که هیئتی تشکیل داده رسماً به تمیل این کار اقدام کند. چنانچه تا اندازه زیاد درین راه صرف مساعی بکار برده و آنچه در عصر پارتی جمع شده بود، مکمل گردید.

بعد از اردشیر، پسرش شاپور اول (241 - 272 م) سومین شخصی است که در تکمیل اوستا مجاهدت نمود. مشارالیه حکم داد تا بعضی مباحث علمی، حکمتی، ستاره شناسی،

فلسفی و جغرافیائی را از کتب قدیمه هند و یونان ترجمه نموده داخل اوستا نمایند و حتی میگویند که از روی ترجمه اوستای قدیم که اسکندر یک نسخه اش را به یونان فرستاده بود، ترجمه کرده و اوستا به این طریق دوباره ظهور نمود. چون اوستای نو به ترتیبی که دیدیم از پارچه های پراکنده و سینه های توده جمع شده بود، طبعاً روایات متضاد و مختلف در آن زیاد بود و به این مناسبت طریقه های مختلف در دین زردشتی عصر ساسانی بمیان آمد، مانند طریقه (مانی) و (مزدک) و غیره که مربوط به وقایع عصر ساسانی است. شاپور اول و بعد از او بهرام اول (276 - 272 م) حتی المقدور از این تفرقه ها جلوگیری نمود تا اینکه سلطنت به شاپور دوم رسید (279 - 309 م).

شاپور دوم علمای تمام فرق را جمع نموده بعد از مناظره (ادربار Adarbar) پسر (مهر اسپاند Mehraspand) در حالیکه برای ثبوت نظریات خود، خود را در آتش افکند و زنده برآمد بر رقبای خود فایق شد و پیروان اوستای نو دارای وحدت مسلک مذهبی شدند و کتاب اوستای ساسانی به آخرین شکل خود درآمد.

پس به شرحیکه ذکر رفت و قتیکه کلمه (اوستا) تلفظ میشود، فراموش نباید کرد که اوستا دو دفعه حتی بیک شکل سوم هم عرض وجود نموده. یکی اوستای اصلی باختری که مدققین اروپائی آن را اوستای قبل از اسکندر یا قبل از هخامنشی مینامند و دیگری اوستای نو که آن را معمولاً اوستای ساسانی میگویند و یادگار اوستای قدیم است که جمع آوری آن از (ولوجسس اول) پارتی شروع و به شاه پور دوم ساسانی تمام شد. چون در عصر جنگ ها و غلبه اعراب هم بسا کتب مذهبی و غیره در عجم تلف شد در دو قرن اول بعد از ظهور دین مقدس اسلام هم در اوستا چیزهایی تزئید و تنقیص کرده اند که آن را بشکل سوم درآورده است.

به نظر علما تنها قسمتی که از از اوستای قدیم یا از سبک مفکوره و نظریات آن در اوستای تازه دیده میشود، (وندیداد Vandidad) است که جزء اول اوستای جدید را تشکیل میدهد و فرگاد اول با فصل جغرافیائی آن بهترین تابلوی افغانستان اوستائی یا آریانا است که از آن در موقعش صحبت خواهیم نمود.

قدیمترین و مهمترین قسمت اوستای نو (گاتا) یا سرودهایی است که مجموعه آن کتاب پارسی های معاصر را تشکیل میدهد و تاریخ آنرا دارمستتر فرانسوی در مقدمه ترجمه کتاب (زند اوستا) به انگلیسی به اواخر قرن اول مسیحی قرار میدهد. نا گفته نماند که بعضی ها قدیمترین قسمت (اوستا) را قرار میدهند و (دارمستتر) هم میگوید ممکن اینطور هم باشد و نویسنده (وندیداد)، (گاتا) را در مقابل خود حاضر داشته و نوشته باشد اما از نقطه نظر مواد مفکوره و نظریات (وندیداد) طوریکه گفتیم قدیمترین قسمت اوستا است.

تقسیمات اوستا:

اوستا را معمولاً به دو حصه بزرگ تقسیم میکنند: حصه اول و حصه دوم. حصه اول شامل کتابهایی است موسوم به: (وندیداد Vandidad)، (یسپراد Visperad) و (یسنا Yasna). مختصر تفصیل آنرا قرار ذیل میتوان تعریف نمود:

وندیداد: مجموعه قوانین مذهبی و افسانه‌ئی.
ویسپراد: مجموعه دعا‌های مخصوص مراسم قربانی.
یسنا: این کتاب برعلاوه دعا‌های مخصوص قربانی، پنج سرود گات‌ها را نیز در برمیگیرد. این پنج سرود در لهجه مخصوصی نوشته شده که از زبان عمومی سائر قسمت‌های اوستا قدیمتر است.

این سه کتاب در اوراق قلمی به دو شکل دیده شده، هر کدام تنها تنها یا هر سه یکجا و مخلوط. در صورت اول هر کدام دارای ترجمه پهلوی و در صورت دوم بدون ترجمه میباشند و از این جهت مجموعه هر سه کتاب را (وندیداد ساده) گویند زیرا ساده است و از خود ترجمه ندارد.

حصه دوم که معمولاً آن را (خورده اوستا) یعنی اوستای خورد هم میگویند، مرکب از دعا‌های کوچکی است که نه تنها علما و کاهنان بلکه تمام مردم از بر داشتند و در مواقع معینه روز، هفته، سال میخواندند. علاوه برین (یشت‌ها) یا (سرود‌های ستایش) که تعداد اولیه آنها زیاد بوده و حال جزء (18) آن باقی نمانده، هم جزء این حصه میباشند.

اوستائی که جمع آوری مواد آن در عصر پارسی شروع و در دوره ساسانی به اتمام رسید، رویهمرفته مشتمل بر (21) کتاب یا (نقش) میباشند که آنرا به سه دسته هفت کتابی بنام دسته (گات‌ها) یا (الهیات)، دسته (دات Dat) یا قوانین و دسته (هداماتا Hadha-matha) یا قسمت مخلوط تقسیم کرده اند.

از میان (21) کتاب فوق الذکر عصر ساسانی فقط دو کتاب (وندیداد) و (استوت یست Stot Yast) بصورت کامل بما رسیده، باقی از سائر کتب بعضی حصص کنده کنده و از یک قسمت دیگر فقط ترجمه پهلوی آن در دست میباشند.

مهد و علت رفورم:

در بین شبه‌ئی نیست که با زوراستر عهد نوینی در میان آریائی‌های آریانا شروع میشود ولی چون عهد نو در اثر رفورم زوراستر بعمل میآید، باید دید که علت این انقلاب اجتماعی چه و اصل مرکز آن کجا بود. اگرچه فصل اول (وندیداد) بزبان واضح خاک اوستائی و اراضی ئی را که (هرمزد) خلق نموده شرح میدهد و ما پسان تر تحت عنوان مبحث جغرافیائی اوستا از آن صحبت خواهیم کرد ولی چون علل رفورم سراسر بسته به کیفیت محیط است مختصر از مرکز ظهور آئین اوستائی هم باید تذکر داده شود.

از مضامین پراکنده اوستا به اطمینان و صحت کامل معلوم میشود که (زوراستر) اصلاحات اجتماعی خود را در شرق ایران کنونی در باختر شروع کرده و چون دیانت اوستائی توصیه زیاد به زراعت و کشتمندی داشت، امکان ندارد که این دین در صحراهای جدروزیا Gedrosia (بلوچستان) یا علفزارهای (سگارتیا Sargathia) ظهور نموده باشد.

غربی ترین نقطه ئی که در جمله اراضی اوستائی در اوستا ذکر شده (Ragha) است. از جمله 16 قطعه اراضی که (هرمزد) خلق نموده همه در شرق فلات آریان، خاک آریانای قدیم یا افغانستان امروزی را تشکیل میدهد. در بین شانزده قطعه زمین که پسان شرح آن داده خواهد شد، باز اگر دقت شود اکثر آن دارای معایبی است که (انگرومینو) یا (اهریمن) بر ضد هرمزد در آن وارد کرده و اگر این نقاط هم از بین برداشته شود، مساعد تر برای ظهور آئین اوستائی خاک (ایریانویجو)، (مارجیانا = مرو)، (سغدیانان = سغد) و (بکتیریا = باختر) باقی میماند.

خود اوستا شهرت (زوراشترا) را در سرزمین (ایریانویجو) ذکر میکند. چون این منطقه سال ده ماه سرد و آب و هوای خنکی داشت، معمولاً مؤرخین موقعیت آن را در شمال هندوکوه قرار میدهند. در (بندهش) نوشته شده که خانواده پدر زوراشترا (پوروشاسپه) در دامنه کوهی کنار رود خانه (داراجا Daraja) میزیست. بندهش این رودخانه را در (ایرانویج Airanvij) یعنی در (ایریانویجو) قرار میدهد. بعد از تحقیقات زیاد اکثر مورخین به این نتیجه رسیده اند که (ایریانویجو) باید در شمال شرق آریانا در بدخشان حالیه جستجو شود. پیشتر دیدیم که (زوراستر) معاصر (ویست اسپه) شاه باختر است. نام او با (ویستاسپ) و (هوتا اوسه Hutaoca) شاه و ملکه باختر که از طرفداران جدی آئین او بوده و با (ارجت اسپه) تورانی مقابله ها کرده همیشه متصل است و در هرجائی که از پهلوانان ازمنه قدیم و ارواح های نیک استعانت خواسته شده پهلوی (زوراشترا) و (فراشوسترا) از رفیق نامی اش شاه باختر متصل یاد شده. چون باختری ها و سغدیانان ها نسبت به تمام نقاط ایران بیشتر و مستقیمتر با جامعه (تورانی) تماس و مقابله داشته و در حالیکه اوستا ویستاسپ پادشاه را حامی زوراشترا حساب میکند، خود زوراشترا را هم در باختر قرار میدهد. پس بزبان فصیح خود اوستا گفته میتوانیم که زوراستر [زردشت] در شمال آریانا در باختر ظهور نموده و باختر مرکز ظهور آئین اوستائی [زردشتی] میباشد.

* * *

سرزمین آریانا چطور عوامل ظهور آئین اوستائی شد؟ و در اثر چه کوافی زوراستر داخل اصلاحات اجتماعی و مذهبی گردید؟ این سوالات باید حل شود زیرا یکی از اسرار بزرگ و نهضت و بیداری قومی در آن نهفته است. قبایل آریائی قبل از اینکه تقسیم شده بطرف هند و ایران رفتند، دارای یک اختصاصات روحی و یک اساس عناصر پرستی بودند.

در بین شبهه ئی نیست که مبادی تصورات مذهبی نزد آریائی های هند و ایران ابتدا یک چیز بود. اصل اساس از قدیمترین زمانه ها همین بود که عوامل درخشان با ارواح نیک مولد خیر و نیکی و عناصر تاریک اسباب ضرر رسانی و مرگ بود. این اساس و مبادی قبل از اصلاحات زوراستر وجود داشت و تهداب عناصر پرستی قدیم آریائی بشمار میرفت. آریائی ها وقتیکه به وادی گنگا رسیدند و حاصل خیزی زمین و فراوانی را دیدند، این مفکوره آهسته آهسته در نزد ایشان عوض شده مخالفت عناصر دوگانه خوب و بد بکلی از بین رفت و این نظریه پیدا شد که یک روح عمومی موجود است که از آن طبیعت

و تمام مخلوقات بمیان آمده و هیچ عنصر مزاحم عناصر خوب شده نمیتواند و کارهای حیات بر وفق آمال ایشان خود بخود به کمال خوبی اجرا شده می‌رود. انسان باید عاطل و بی‌کار در کنج عزلت نشسته با گوشه‌گیری و ریاضت و تفکرات مذهبی خود را محو نماید بلی سرزمین هند همیشه این سبک اثرات را در ساکنین خود تولید کرده و آریاها هم عندالورود از آن خلاص شده نتوانستند. (برهمنی) و (جنیزم) و (بودیزم) همه در اثر کوایف محیط هند بمیان آمده است.

بر عکس خاک آریانا کاملاً اثرات معکوس دارد و این اثرات هم بجای خود تابع قانون طبیعی ساختمان اراضی و آب و هوا میباشد. خاک آریانا که برخلاف وادی گنگا در حاصل خیزی بمراتب کمتر است، تنوع دارد. در آریانا اگر نقاط حاصلخیز هم است، پهلوی آن دشت‌های لایزرع و دامنه‌های سنگلاخ کهستانی فراوان میباشد. نگاهی به افغانستان طبیعی بوضاحت اختلاف ساختمان اراضی و مشکلات خاک را بما نشان میدهد. بلندترین نقاط مرتفعه کهستانی در شمال، عمیقترین دره‌ها به دو طرفه هندوکوه، صعب‌العبورترین کوتل‌ها، جلگه‌های وسیع و هموار باختر، دشت‌های فراخ فراه و چخانسور و سیستان، نقاط خیلی گرم شرقی و حاشیه غربی و مراکز سرد و پر برف شمال شرقی و مرکزی، رودخانه‌های سیلابی پامیرات و دیگر نقاط وسطی و جنوبی، رودخانه‌های بزرگ اکسوس، هلمند و اندوس، کوه‌های پر جنگل و سرسبز و تپه‌های برهنه، یخچال‌ها و عالم‌های برف تمام این چیزها منظره‌های عادی این سرزمین است که در هر قدمی تغییر میکند و تابلوی دیگری جلب توجه مینماید. آیا تغییرات گرمی و سردی حرارت تابستان و برف زمستان، مشکلات زمین هموار جلگه و دامنه‌های مرتفعه کهستانی دهشت و صدمه سیلاب‌ها و برف کوچ‌ها و مشکلات عبور دره‌های عمیق و تنگ و کوتل‌های دشوار گذار و غیره سختی‌های حیات را ما خوب حس میکنیم یا ساکنین وادی گنگا؟ این کوایف که میتوان آنرا مفصلتر شرح داد، اختلاف ساختمان خاکی هند و آریانا را بوضاحت ترجمانی کرده اثرات هر محیط را بصورت قانون طبیعی در می‌آورد. این اشکالات و اختلافات طبیعی اراضی طبعاً در رویه زندگانی ساکنین اینجا اثر بخشیده است. آیا علت بادیه‌نشینی و حیات خانه بدوشی کوچی‌ها، یک حصه قبایل افغانستان غیر از مشکلات اراضی چیز دیگر میباشد؟

اگر خاک یک منطقه مایحتاج حیات یک قوم را در تمام ایام سال داده میتواند، آن قوم دیوانه است که تکالیف دربدری را متحمل شده دائماً در حرکت باشد؟ یک حصه ساکنین آریانا و ایران یعنی بومیان تمام فلات از قدیمترین زمانه‌ها حیات بدوی داشته و هنوز هم دارند و باز همین زندگانی کوچی‌ها باعث شده است که این قوم برای حفظ جان، حفاظت رمة‌ها و حیوانات و منافع خود همیشه آماده مقابله و نبرد باشند.

این اختلافات طبیعی که رویهمرفته در تمام آریانا مشهود است در شمال هندوکوه در بکتریان و سغدیان و مارجیان جنبه خیلی مهم‌تر بخود می‌گیرد زیرا دره‌های حاصلخیز و پرمیوه‌آمو و معاونین آن را بطرف شمال و غرب و علفزارهای بحیره خزر و جنوب روسیه و از طرف جنوب دامنه‌های سنگلاخ کهستانی هندوکوه احاطه کرده در حالیکه آسمان شفاف و ماهتاب روشن و ستارگان درخشان در فضای نورانی آریانا روشنی می‌اندازد، باد مدحش و طوفان گردباد ریگ از دشت‌های بی‌پایان روسیه می‌خیزد و در

زمستان شمال سردی که گوئی از روی یخچال برخاسته باشد از جانب شمال وزیده تمام باختر و سغدیان را منجمد میساخت. در تابستان جریان وزش این باد ها از شمال طوفان ریگ را بر باختر میپاشانید و بطرف جنوب دامنه ها و قللی که از برف دائمی سفید میزد، آبهای سرد چشمه سارهای خود را تا نقاط دور دست جلگه میفرستاد. علاوه برین چیزها وجود قبایل بیشمار چادرنشین مناطق علفزار خوف دائمی بود که ساکنین سغد و باختر را تهدید میکرد. پس طبیعی قبایلی که در چنین یک خاک بودباش داشته دائماً با مشکلات طبیعی و خوف تهاجمات همسایگان در نبرد باشد از همه بیشتر مفکوره اختلاف بین عناصر خوب و بد را میبند و درک میکند. در نظر باشندگان آریانا میوه های شیرین، فراوانی غله جات، حاصلخیزی اراضی و هزار ثمره خوش آیند طبیعت همه زاده نیروی همت عناصر خوب بود حال آنکه باد و طوفان، برف و سرما و دیگر مضرات به عناصر بد اطلاق میشد. در سرزمین باختر و سغدیان زراعت، تجارت با انبساط خود حیات بومیان را مسعود گردانیده بود و در ماورای شمال زمین خشک و علفزار ها نتیجه معکوس داده مزیات زندگانی را یک قلم از نظر اهالی محو ساخته بود و این رویه یعنی جنبه های روشن و تاریک حیات اساس مفکوره مذهبی این دیار گردید.

مفکوره وجود عناصر نیک و بد و مقابله آنها که زاده محیط آریانا و مخصوصاً باختر است طوریکه قبل برین گفته شد قبل از شروع مهاجرت آریائی ها وجود داشت. با تغییر محیط نزد آنهایی که در هند رفتند این مفکوره عوض شد. در آنجا برهمنی اقتدار مطلق مراقبت تمام ارباب انواع را به یک قوای بزرگی سپرد که در طبیعت مضمهر بود و در آریانا در اثر مقابله دو عنصر دو جنبه ارباب انواع نیک و بد بمیان آمد که رفته رفته هر کدام در مجمعه خود دارای رئیس و حکمفرمایی هم شدند چنانچه (هرمزد) سر حلقه مجمع ارباب انواع نیک و (انگرومینو) یا (اهریمن) سرکرده عناصر مضره گردید.

* * *

حالا که تا یک اندازه کافی مرکز و علل اصلاحات زوراستر شرح یافت، مختصراً به اصل خود مفکوره اصلاحات میپردازیم. در صورتیکه قبل از ظهور زردشت محیط آریانا نظریه عناصر نیک و بد و مقابله آنها را بمیان آورده بود، زوراستر با رفورم خود در آن چه تغییراتی وارد کرد؟ در اینجا دقیق باید شد که صاحب کتاب اوستا هیچ انقلاب تازه از نقطه نظر پرستش در آئین قدیم باختر وارد نکرده. تمام آنچه که به عنوان اصلاح به جامعه پیش نموده این است که چه سان و به چه وسیله در مقابل عناصر بد مقاومت نمود. این مفکوره نظریه خیلی اساسی و تنها جمله ایست که فرق میان آریائی های هند و آریانا وارد کرده است. بلی آریائی های پنجاب در سرزمین پست و هموار هند و در فضای با حرارت آن منطقه خود را سراسر تسلیم قوای حاکمه نموده، فلاح خود را در محو نمودن جسم و جان خود یافتند و مصلح باختری به جامعه آریانا تعلیم داد که باید در مقابل عناصر بد کمر همت بست و کار کرد و زحمت کشید تا به این طریق همدست عناصر خوب شده مشکلات طبیعی زندگانی و تهلهکة تهدید دشمنان یغماگر مناطق علفزار بکلی از بین برداشته شود.

ناگفته نماند که آریائی های هند در بجا آوردن عبادات خود بصورت صحیح و در استعانت ارباب انواع و قوای حاکمه طبیعت صرف مساعی زیاد بخرچ میدادند. در آریانا هم عیناً همین طور وجود اوستا ظاهر میسازد که آسمان، عناصر نیک و ارواح های مقدس (استعانت گاه) آنها است. از این جهت اولین قدمی که زوراستر در راه اصلاحات خود برداشت این بود که سلک جدیدی در رویه عبادت و محض تجسم ارباب انواع پیش کند به این فکر آتش که کشنده عناصر مضره است روی کار آمده روشن کردن آن جزء مرام مذهبی گردید و هر کس که با پر گاه خشکی آنرا روشن میکرد مستحق اجر میشد. روح روشنی (میترا کبیر) و غیره اجرام نورانی آفتاب و ستارگان را (ورترگنا Verethragna) و (سروش Craosha) قاتل شیاطین را نمایندگی میکرد. رب النوع حیات بخشای (هوما) هم از بین نرفته همیشه طرف تمجید و احترام بود و در اثر استخراج این عصاره حیات بخشا بود که زوراسترا و پیشتر از او دیگر پهلوانان و مقننین بزرگی که اوستا نام میبرد، در خانواده های پدرهای شان متولد شده اند.

این مفکوره که قرابت به کثافت و لمس اجساد مرده به عناصر مضره قوت میبخشد، از نظریه های قدیم آریائی است. در رفورم زوراستر به این مسئله توجه خاصی شده و در مسائل نظافت بدنی و روحی توصیه های اکید بعمل آمده است تا در نتیجه پاکی و طهارت ظاهری و باطنی عناصر مضره و ارواح خبیثه ضعیف گردد و نابود شود. مسئله تزکیه بدنی چیزی است واضح که با نظافت جسم و لباس عملی میشود. برای تزکیه روح هم اصولاتی وضع شد و مهمترین راهی که انسان را به این مقصود میرساند راستی و راستکاری بود. چنانچه راستی بذات خود دارای رب النوعی شده بود موسوم به (اشاواهیستا Asha Vahista) که در عین زمان منتهای راستی و کمال پاکی را نمایندگی میکرد و زوراستر اولین کسی است که ستایش این رب النوع را نموده است.

هرچیزیکه حیات را مسعود ساخته و در انبساط آن دخالتی داشت مانند آب و نباتات و زمین حاصلخیز و حیوانات مفید به انسان همه مظاهر اعمال ارواح نیک و جزو مخلوقات خوب و مفید بشمار میرفت. برعکس مناطق خشک و دشتی صحرا، حرارت، سرمای شدید، حیوانات درنده مظاهر کردار عناصر بد و جزو مخلوقات خبیثه حساب میشد. انسان در اثر انبساط زراعت، غرس اشجار و کشت و کار اراضی و توسعه آبیاری و اتلاف حیوانات و حشرات مضره زمین و تبدیل مناطق لایزرع به اراضی زراعتی و دفع مار و گزدم و دیگر حیوانات موزی در عین زمانی که برای برومندی و سعادت حیات خود کار میکرد گویی کمکی به عناصر مفید هم مینمود و با آنها همدست شده با عناصر مضره میجنگید اهمیتی که اوستا به زراعت و حیات کشتمندی میدهد به اندازه مهم است که میتوان آن را خط اساسی رفورم، زوراستر حساب کرد. اوستا در جمله طبقات جامعه در ردیف جنگجویان و علما به درجه سوم همین طبقه زارعین را شمار میکند. در (وید) ارباب انواع روشنی و آسمان ستاره دار (میترا Mithra) و (وارونا Varuna) محافظه راستی و پاکی و سزادهنده اعمال قبیح شمرده شده اند. اوستا عیناً این وظیفه را برای (میترا) تخصیص داده او را رب النوع عنصر پاکی و سزادهنده قاهر ظلم و ستم معرفی میکند. پس میترا همان طوریکه نظافت بدن را مراقبت میکرد، به پاکیزگی و طهارت روح هم موظف بود و چون پیشتر متذکر شدیم که اساس عمده طهارت روح را راستگویی تشکیل میداد، (میترا) اشخاص درغگو را خیلی ها بد میدید. همان طوریکه نجاست ظاهر

بدن را کثیف میساخت، دروغ آئینه روح را ملوث میکرد. در آئین اوستا و جامعه باختری دروغ و فریب در جمله گناهان کبیره بشمار میرفت و برعکس راستی و راستگویی و صفائی قلب از جمله صفات اولیه بشر محسوب میشد.

در (وید) مفکوره اجتماع ارواح اجداد و داخل شدن ارواح نیکوکاران در (آسمان نورانی) وجود داشت. عین این فکر در جامعه باختری هم دیده میشد و اصلاحات زوراستر با قوانین شدید پاک، راستی و فعالیت و اینکه یک شخص در اثر مراعات مبانی فوق مستحق پاداش میشود، نظریه یکنوع قضاوت روح را بعد از وفات بمیان برآورد تا هر کس بداند که فلاح این جهان و دنیای ثانی در اثر قوانین اخلاقی کردار نیک، گفتار نیک، پندار نیک و فعالیت بدست میآید و این هم از خود سنجش و قضاوتی دارد.

ظهور اهورا مزدا و انگرو مانو:

نا گفته نماند که ظهور (اهورا مزدا) و (انگرومینو) یا (هرمزد) و (اهریمن) هم از چیزهای تازه ایست که در اثر اصلاحات زوراستر ظهور کرد. پیشتر چندین مرتبه متذکر شدیم که آئین اولیه آریائی ها در حوضه آمو (سغدیان و باختر) عبارت از پرستش عناصر مختلف طبیعی بود و هر عنصر از خود رب النوعی داشت. هر مذهب همینکه یک اندازه انبساط یافت باین تمایل نشان میدهد تا از میان گروه ارباب انواع قوای واحدی را سراغ کند یا به زبان دیگر بطرف وحدت الوهیت قدم بردارد. آریائی های هند با علمای برهمنی بعد از اینکه تحت تأثیری فضای گنگا آمدند، در اثر بلند بردن قوای مقدسی که اعمال ارباب انواع را کنترل میکرد باین نظریه رسیدند که باید ارباب انواع از خود رئیس و سرکرده هم داشته باشند.

چنانچه این خیال به مفکوره قوای بزرگ یا روح کائنات که منشأ حیات و نمو طبیعت است در میان آنها پیدا شد. در آریانا و باختر بواسطه اختلافاتی که در مظاهر طبیعت و ساختمان اراضی در هر گوشه و کنار و در هر آن و دقیقه دیده میشود، درک وحدت قوای بزرگ طبیعی برای اهالی مشکل بود زیرا عملاً وحدت قوا را نمیدیدند بلکه قراریکه مفصل شرح یافت هرچه مظاهراتی بود مخالف هم دیده میشد. وحدت در نظر آنها دو جنبه بخود گرفته بود یکطرف قوای محسنه طبیعت که بحیات انسان نور، سعادت و مفاد عرضه میداشت و جانب دیگر قوای مضره آن اسباب نقض و تکلیف میشد. به اینطریق گویی قوای محسنه یکطرف مجتمع و عوامل مضره طرف دیگر صف بسته بود. رفورم زوراستر چیز دیگری که در ین زمینه علاوه کرد، ایجاد این مفکوره بود که باید هر طرفی جنبه عوامل نیک و بد هر کدام از خود سرکرده و رئیسی داشته باشد. باینطریق (اهورا Ahura) یعنی بادر که او را به صفت (مزدا Mazda) یعنی (دانا) هم یاد میکنند و روی همرفته (اهورامزدا) یعنی (بادار دانا) میخواندند، رئیس عوامل نیک قرار گرفت. اصل خود این اسم جدید نیست بلکه در عصر ویدی هم بصورت (اسورا مدها Asura Medha) وجود داشت ولی در آن عصر نه بیک نفر بلکه به چندین ارباب انواع روشنی اطلاق میشد. همین طور طرف مقابل یعنی دسته عناصر مضره هم صاحب رئیسی شد که او را (انگرومینو) یعنی (کسی که به بدی فکر میکند) میگفتند که پسان ها به (اهریمن) تبدیل شد.

اوستا بزبان بسیار فصیح صحنه حیات را میدان مبارزه ساخته به آریائی های باختر و کل آریانا میگفت که رستگاری اینجا و جهان دیگر بسته به درستی، امانت، راستگویی و راستکاری و صفای ظاهری و باطنی است و ازین گذشته تمام افراد جامعه باید زحمت کش، کارکن و فعال باشند. به زراعت و کشتمندی توجه نمایند تا در صف ارواح تابناک و عناصر درخشان قرار گرفته بر مضرات و جنبه های تاریک حیات یک قلم فایق آیند.

جوانب عملی اصلاحات زوراستر، مقایسه نتایج رفورم برهمنی و اوستائی:

در موقعیکه ما از انقلاب اجتماعی باختر صحبت میکنیم، حد به حد اشاره به اصلاحاتی که شاخه شرقی مهاجرین آریائی در محیط هند نموده رفته اند حتمی شده می رود مقارن به همان وقتیکه زوراستر در باختر به اصلاحات اجتماعی مذهبی دست میزند یا چیزی پیشتر از آن آریائی های هند هم در اساس حیاتی و مذهبی قدیمه تغییرات وارد میکنند لیکن نظر به احتیاج محیط و خصوصاً اثرات آن این دو انقلاب اگرچه در میان یک عنصر نژادی بمیان می آید، باز هم بین خود اختلافات زیاد دارد. برهمن های گنگا و قتیکه (براهما) را به (اندرا) تطبیق میدهند در وجود رب النوع جدید قوای مجرد روحی و روح مادی دنیائی هر دو را تمرکز میدهند. موضوع بین ماده و روح بین ایشان خوب از هم تمیز میشود و برای اینکه هر کس دارای قوای روحی شود، ارتباط دنیای مادی را سست گذاشته و برای احراز مقصد اساسی و رجحان روحی بدن را در مضیقه گذاشته محو و فنا میسازد.

دوکتورین زوراستر بین روح و ماده اختلافی قائل نیست. ارواح نیک دنیا را برای آزار و تکلیف و ضعف انسان خلق نکرده بلکه برای این بمیان آورده تا انسان و سائر مخلوقات در آن به آسودگی رهائش و بخوشی زندگانی نمایند. در معتقدات اوستائی فقط یک طرف عناصر یا طبیعت که در آن دست ارواح نیک مدخلیت ندارد و آنها فقط کار عناصر ضعیف است، در صدد ایزاً برآمده است. یعنی در دوکتورین اوستا ایزاً منحصر به تاریکی، ویرانی و خشکسالی و قحطی و مرگ است و چون این چیزها فقط یک پهلوی طبیعت را تشکیل میدهد و در اثر کوشش و فعالیت بسیار آن رفع شدنی است، باید خود را فنا نساخته برای ازاله اقدامات ارواح خبیثه آماده باشد. پس آئین اوستائی روح استقامت و پایداری را در مقابل مشکلات در افراد جامعه استوار ساخته، ایشان را برای استقبال هر گونه سختی ها آماده میسازد و به آنها مژده میدهد که حتماً در اثر مراعات قوانین اخلاقی بر همه جنبه های تاریک حیات موفق خواهند شد. بلی افراد جامعه باید پهلوی روشن حیات، گوشه منور زندگانی- جنبه درخشان روح را تقویت نموده بر تاریکی ها فایق شوند و همیشه تحریکات بی معنی نفس و دیگر حرکات خبیثه را در خود کشته حاکمیت را سراسر بدست مشعل فروزان روح و دل دهند. فرد صحیح جامعه اوستائی باید دروغگوئی، فریب، تقلب، تنبلی و دیگر کثافت های ظاهری و باطنی را از خود زایل ساخته با صفای قلب و نیت پاک داخل میدان سعی و مجاهدت شود. گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک را سرمشق زندگانی قرار داده پیش از تمام قوانین به راستی و راستگویی پابند باشد و با روح نیک یکجا و همقدم شده با او و تحت کنترل نگاه او کار کند. قوانین مدنی اوستا بر اصولات تفکر و تصوف و ریاضت برهمنی ها هند خط بطلان کشیده میدان حیات را صحنه عملی فعالیت و زحمت کشی ساخت تا با قلب قوی و روح پر نشاط هر کسی در آن داخل شده و مطمئن باشد که فتح و پیروزی نصیب اوست. زردشت فنا و کشتن نفس را از اتباع خویش خواهش نمیکرد بلکه صفائی روح و بدن و راستگویی

را تدریس مینمود. مطابق قوانین مدنی اوستا اگر شخصی بدن و روح خویش را پاک نگاه میداشت و در اعمال و گفتار خود راست میبود و در حیات زراعتی و تکثیر اشجار سهم میگرفت و در کشتن حیوانات موذی و ضرر رسان فعالیت میکرد، از هر طرف روزنه های سعادت بر او باز شده حیات بر او لبخند میزد و از ثمره زندگانی برخوردار میشد. عمر او دراز، احفاد و حیوانات مفیده او زیاد و خانواده او مسعود و بختیار میبود و اخیر هم در زندگانی جاویدان در آسمان ارباب انواع روشنی بار می یافت.

این است پهلو های اخلاقی مدنی دوره اوستا که تذکار آن جزو پروگرام اساسی این رساله است. نگاه کنید این مبانی را که شالوده آن را در سال 1000 ق م مقنن بزرگ باختری میگذارد، بکدام اندازه اساسی و مفید بود.

طبقات جامعه:

تا اندازه که رویهمرفته از تمام حصه های اوستا و مخصوصاً از قسمت های قانونی آن معلوم میشود در دوره اوستائی جامعه آریانا به سه طبقه تقسیم شده بود: روحانیون، جنگجویان و زارعین. طبقه زارع چیزی است که در هر محیط بوده و هست ولی قراریکه پیشتر هم مختصراً اشاره شد، اوستا زراعت و حیات دهقانی را به اندازه اهمیت داد که نظیر آن در کدام آئین و قانون دیگر مشاهده نمیشود.

بلی کشت و کار و زراعت در دوره مدنیت اوستائی آریانا نه تنها جزو مشاغل حیاتی بود بلکه از بزرگترین وظایف مذهبی بشمار میرفت. قبل از ظهور زوراستر و اصلاحات اوستا آیا در مجمع ارباب انواع آریائی زمین و آب در جمله سائر عناصر، رب النوع نداشت؟ از این گذشته در رساله مدنیت قبل التاریخ آریانا در ذیل آئین و معتقدات شرح داده شد که زمین از خود الاهی نی داشت که او را (الاهه مادر) میگفتند و هیکل او از باختر و (موهنجو دیرو) وانمود میکند که این رب النوع زمین را بعضی اوقات بصورت نیم تنه هم نمایش میدادند زیرا عقیده چنین بود که مناصفه بدن او در زیر زمین میباشد. زمین حاصلخیز که از آن بصورت معجزنا گیاه های مختلف، حبوبات، اشجارسبز و خرم میروید و انسان و حیوان را تغذیه میکند، چیزی است که قدیم ترین جنس بشر را بخود واله ساخته و از قدیمترین زمانه ها فکر بشر تحت نفوذ آن آمده و برای آن رب النوع قائل شده اند.

قبل از ظهور زوراستر مقنین یا پهلوانان بزرگ دیگری که پیش از او در اوستا اسم برده شده اند، هر کدام در مواقع مشکل به منظور کامیابی برای (اردو یسورا Arduicura) الاهی زمین قربانی ها تقدیم میکردند و این تمثال واضح میسازد که بطور مسلسل مفکوره رب النوع زمین از اعصار قبل التاریخ و دوره استقرار آریائی تا بعد از دوره مهاجرت و عصر اوستائی در باختر مانده است. زوراستر که برای آبادی مملکت و سرسبزی خاک باختر زراعت و غرس اشجار را از لوازم اولیه میدانست، با اصلاحات خود آنرا جزو قوانین مذهبی قرار داده انسان در اثر زراعت و کشتمندی ونهال شانی و آب یاری در صف ارواح نیک قرار میگرفت و با این رفتار خود با آنها همدست شده عناصر مضره را زایل میساخت. تا زمانیکه قوانین اوستائی در باختر مراعات میشد، سرسبزی آن سامان

را هیچ نقطه روی زمین نداشت و علت خشکباری موجوده بجز تخلف از این قوانین اساسی چیز دیگر نیست.

طبقه جنگجو با روحانیون همیشه قدم بقدم در آریانا یکجا بود. علت روح سلحشوری در باختر مجاورت آن با مناطق علفزار است که همیشه اولاد آن چپاول پیشه بوجود میآیند. از این جهت وقتیکه قبایل آریائی در حوضه اکسوس مستقر شدند، برای حفاظت رمه های حیوانات و حاصلات زمین حتمی بود که روح سلحشوری، سوارکاری و جنگجویی تقویت شود. در میان آریائی های باختر و سائر نقاط آریانا تزریق و انبساط این مفکوره اشکالی نداشت زیرا آریائی هائی که فطرتاً استعداد جنگ داشتند، بزودی حاضر به دفاع خاک و منافع خود در مقابل یغماگران شمال گردیدند و چون هرچه مدنیت باختر ترقی نموده میرفت، چشم حرص بادیه نشینان بیشتر متوجه میشد. روح سلحشوری هم در آریائی های باختر بیشتر منبسط گردید و همین مفکوره مدافعه خاک و مقابله با خارج بود که نسبت به سائر نقاط آریائی قبایل آریائی در باختر بیشتر بهم متحد شده برای حفظ منافع عمومی آمادگی نشان دادند و از سائر قبایل آریائی مقدمتر، معاصر با قدیمترین شاهان آشوری دارای نظام سلطنتی و اقتدار بزرگ شدند. اوستا و اشعار رزمی مادها و فارسی های غرب ایران کنونی طوریکه در اوایل رساله دیده شد، از نیروی مقتدر باختر و مقابله های آن با تورانی ها و آشوری ها بوضاحت صحبت میکند. ارستوکراسی جنگجو و یا شرفای سلحشور طبقه ئی بود که در مواقع رسمی و حیات عادی در حواشی شاهان باختر زندگی میکردند. استعانت هائی که در اوستا از میترا، ورتراگنا Verethraghna و وایو Vayu خواسته شده بخوبی روح جنگجویی دوره اوستائی را ثابت میکند. وظیفه جنگ که یک وقتی بدست ارباب انواع بود و با (اژدهای فلکی) یعنی ابر و دیگر عناصر طبیعی مقابله میکردند، پسآنتر بدست پهلوانان بشری افتاده و مشغولیت شاه و طبقه (نجبای سلحشور) گردید.

این نجبا در اوستا بیادبود جنگهای عصر (ویدی) که جنگجویان در میان عراده های سواره میجنگیدند بنام (راتستار Rathaestar) یاد شده و برای سرباز کلمه های (واستریا Vactrya) و (ویسپاس Vaicyas) در اوستا دیده میشود.

طبقه روحانیون یا (اتراوا Athravas):

طبقه روحانیون علاوه بر مقام بلند مذهبی از پهلوی مفاد حربی هم برای جامعه خیلی مهم بود و اهمیت و ارتباط آن با طبقه سلحشور پیش از عصر اوستائی در دوره (ویدی) وجود داشت چنانچه علما همیشه در جنگ های آریائی در صفوف جنگجویان حاضر میبودند. نا گفته نماند که اهمیت طبقه روحانیون در جامعه اوستائی محض برای کمک عسکری نبود بلکه این کار یکی از شعب مشاغل ایشان بشمار میرفت. در اوایل عصر ویدی و مخصوصاً پیشتر از آن روحانیت منحصر بیک عده اشخاص معین نبوده بلکه پدر در هر خانواده بعلاوه بزرگی مقام پدری، دارای جنبه روحانیت هم بود. قربانی و خواندن سرودهای مذهبی و حفاظت تہذیب خانوادگی و نژادی وظیفه ایشان بود. بعد از عصر مهاجرت همانطوریکه طبقه برهمنان در هند این کار را منحصر بخود ساختند و در آن محیط روحانیت هم جزو یکی از طبقات اهالی شد، در آریانا هم این تغییرات پیش شد و در عصر ویدی عیناً این طبقه در مملکت ما هم مقام خود را مشخص ساخت. در عصر

اوستائی این تغییرات مراتبی را پیموده و پخته شده بود. همانطوریکه برهن ها در هند روحانیت را از هر خانواده جدا کرده و خانواده و قبیله و حتی طبقه مخصوصی برای آن تشکیل دادند، عین آن در آریانا هم بمیان آمده و در دوره اوستائی روحانیون طبقه اول جامعه را تشکیل میدادند. ناگفته نماند که در تقسیمات طبقات جامعه آریائی هندی و باختری فرق زیاد بوده که ظاهراً معلوم نمیشود و آن اینست که طبقه (سودرا) که عبارت از بومیان (دراویدی) غیر آریائی هند بود، باعث شد که غیر از روحانیون و جنگجویان و زارعین طبقه پستی هم بمیان آید و بر علاوه خود عناصر آریائی را هم بین خود شان تفریق کند. برهمنان یا روحانیون هندی خود را در حالیکه احفاد (برهما) میدانستند، در عروق خود خون رب النوع را تصور مینمودند و ازین جهت خود را عرقاً نه تنها از توده بومی هند حتی از عناصر آریائی هم تمیز میدادند. این مفکوره تا اندازه به این ربط داشت که ایشان دنیا و مافیها را ناشی از یک روح میدانستند. در آریانا غیر از این بود و چون پیروان اوستا دنیا را ناشی از (هرمزد) تصور نمیکردند، از جوهر وجود او در طبقات چیزی نبود که نظر به مراتب آن در آن تقسیماتی قایل شوند. در جامعه باختری همه بلا استثنا باید بر علیه عناصر بد و مضر بجنگند و در این مقابله تنها مقام سرکردگی بدست روحانیون بود و بس. در حقیقت مدنیت اوستائی اختلافات طبقات جامعه را از بین برده مساوات را در میان همه قائم کرده بود. تقسیمات سه گانه روحانیون، جنگجویان و زارعین محض از روی پیشه و وظیفه است که بر طبق احتیاجات طبیعی کشور بمیان آمده و در حقوق حیاتی و مذهبی همه ایشان مساوی بودند. روحانیون چون با کلمات و اوراد مذهبی وسایل طهارت بدن و روح را آماده میکردند، نسبت به سائر صفات ایشان را به پاکي و پاکیزگی یاد مینمودند و آنها را (مردان پاک) میخواندند. قربانی با مدخلیت ایشان اجرا میشد و اوراد مذهبی و استعانت های لازمه فقط از لب و دهن ایشان خوبتر مقبول می افتاد. روشن کردن آتش وظیفه ایشان بود. طبیعی این چند وظیفه مخصوص به ایشان مقامی داده بود ولی نه به آن درجه افراط که برهن ها در سواحل گنگا حاصل نموده بودند. در آریانا روحانیون اندوخته های فضل و دانش را مانند هند در خانواده منحصر نموده بودند ولی حق نداشتند که دروازه قرابت به خانواده و طبقه خود را بر روی دیگران ببندند و یا مزاجت دسته روحانیون را با سائر طبقات ممنوع قرار دهند. اگر چه از تذکرات اوستا برتری روحانیون بر دو طبقه دیگر بخوبی معلوم میشود، ولی نسبت به نفوذ برهن ها دائره اقتدار سیاسی و اجتماعی آنها بمراتب کمتر است. اوستا به استثنای شتر و گاو و بعضی حیوانات دیگر که جنگجویان و زارعین در عوض مراسم طهارت به علما میدادند، عایدات دیگری برای آنها قایل نشده است. البته بعنوان قربانی، نذر و نیاز و تحایف به ایشان داده میشد. مهمترین وظیفه روحانیون افروختن و نگهداری و مواظبت آتش بود که در موقع ستایش ارواح های حسنه در موقع قربانی و ادای مراسم طهارت و هنگام مطالعات کتب مقدسه بعمل می آمد.

آریانا و مبحث جغرافیائی اوستا:

یکی از قسمت های خیلی مفید و دلچسپ اوستا که ذکرش در بین رساله اهمیت زیاد دارد، مبحث جغرافیائی است. این مبحث اگر چه از نقطه نظر دینی نوشته شده نه تنها نامهای قدیم عصر اوستائی آریانا را ارائه میکند بلکه بصورت ایجاز خواص مختصه هر گوشه اهالی آن را نیز نشان میدهد.

رویهمرفته باید متذکر شد که مسئله ظهور اوستا در آریانا امری است که در آن بکلی شبهه و تردید راه ندارد و اگر تمام دلایل کنار گذاشته شود تنها مندرجات خود اوستا با زبان فصیح این نظریه را به ثبوت میرساند. اوستا از نقطه نظر جغرافیه بکلی غرب ایران کنونی را نمیشناسد. از اکبتانا (همدان) و (پاسارگاد) یعنی مرکز اقتدار سلاطین (ماد) و (پارسی) با وجودیکه در تمام ایران و آسیای علیا سلطنت نموده اند در اوستا ذکری نرفته و بر عکس از شرق فلات آریان یعنی از آریانای قدیم (افغانستان فعلی) مفصل و قطعه به قطعه صحبت میکند. سغد به صفت قشنگ، باختر سرزمین زیبا و دارای بیرق های بلند، هریوا خاک بدیع، هراوواتی (ارغنداب) به صفت مقبول، هیتومننت (وادی هلمند) به صفت تابان، مشعشع و درخشان و دیگر قطعات سرزمین آریانا هر کدام به صفات برجسته و ممتاز یاد شده. (آریاناویجو Ariyana Vaejo) یعنی مهد رهایش آریائی که در جوار سرچشمه رود آمو در بدخشان تعیین شده در اینجا است. (بخدهی)، (هراوا یا هریوا Haraiva)، هیتومننت، هراویتی، ویکراتا—یعنی ایالات باختر، هرات، وادی هلمند (منطقه فراه و چخانسور)، وادی ارغنداب (قندهار) و کابل مانند خانه های شطرنج پهلوی هم افتاده و خاک افغانستان امروزی را تشکیل میدهند. سغده، مورو و هپتاهند یعنی سغدیان، مرو و پنجاب که خارج حدود نقشه سیاسی افغانستان افتاده اند با مناطق مرکزی فوق الذکر ملحق بوده خاک آریانا و اراضی طبیعی اوستائی را تشکیل میداد. غربی ترین نقطه ئی که در اوستا ذکر شده (راغا Raha) است که محل آن را در (مدیا) آذربایجان تعیین نموده اند⁽⁹⁾. پس قراریکه (دونکر) میگوید از بیانات فوق واضح معلوم میشود که کانون اوستا بطرف شرق بوده و از (راغا) تا (اندوس) را در بر میگیرد و به این حساب که در حقیقت حساب خود متن اوستا است، تمام آریانای قدیم یا افغانستان فعلی جزو خاکی است که منطقه جغرافیائی اوستا را تشکیل میدهد و چون (بخدهی) باختر به صفت (بیرق های بلند) یاد شده، دونکر نتیجه گرفته مینویسد که مرکز این قلمرو مهم یا پایتخت سلاله شاهی آن همین شهر بوده است.

*

*

*

قبلاً در تقسیمات دوگانه اوستا متذکر شدیم که (وندیداد) اولین کتابی است که با دو کتاب دیگر حصه اول را تشکیل میدهد هکذا در جای دیگر این هم نگاشته شد که در میان 21 کتب اوستائی عصر ساسانی تنها (وندیداد) و یک کتاب دیگر بصورت مکمل بما رسیده و وندیداد از نقطه نظر مواد و تصورات و گاتا از پهلوی لهجه زبان و نگارش، قدیمترین قسمت اوستا میباشد. بعبارت دیگر گفته میتوانیم که (وندیداد) و (گاتا) دو قسمت اوستای نو است که از ماورای مندرجات آن اوستای بزرگ یا اوستای باختری را دیده و از آن معلومات قیمتداری راجع به اوضاع جغرافیائی طبیعی وطن خود استخراج کرده میتوانیم.

(وندیداد) کتاب بزرگی است که 22 فصل دارد. فصل اول آن کاملاً وقف تشریح چگونگی اراضی ئی شده که (هرمزد) خلق کرده و (اهریمن) به تدریج آفتی در هر کدام تولید نموده رفته است. چنانچه روی همرفته هرمزد 16 قطعه زمین اوستائی را بمیان میآورد و اهریمن در هر کدام فتنه ئی را برپا مینماید.

علمای تاریخ و جغرافیا، خصوص مدققین نژاد شناسی در اطراف این شانزده قطعه زمین تحقیقات زیاد نموده اند زیرا با ترتیبی که دارد از نقطه نظر اوستا مهاجرت نژاد آریائی تا یک اندازه خوبی حل میشود. اگر چه متأسفانه هنوز این 16 قطعه زمین بصورت یقین معین نشده باز هم تا جائی که تدقیقات عملی شده از آن معلومات خیلی قیمتمندی برای مملکت ما بدست میآید.

اولین محلی که هر مزد خلق نموده عبارت از سرزمینی است بنام (ایریاناویجو) یا (ایریانم ویجو) یاد شده که معنی تحت الفظی آن (مهد آریائی) است. قراریکه در بندهش بزرگ ذکر شده⁽¹⁰⁾ سرزمین (ایریاناویجو) جائی بود خوش آب و هوا و مطبوع که هورا مزدا مخصوصاً آنرا زیبا و قشنگ آفریده بود تا ساکنین آن، آنرا دوست داشته باشند و برای اینکه همه نوع بشر در آنجا رجوع نکنند هر مزد حب وطن را خلق کرد تا دیگران در گوشه و کنار خاک های خود بمانند و آریائی ها مستریح در زمین بهشتی و ش خود آرام و مسرور باشند.

بعبارت دیگر این خاک زیبا سرزمین زوراستری است زیرا زوراستر در آنجا متولد شده و رفورم خود را در آنجا بمیان آورده است و اولین جفت پرندگان و حیوانات در آنجا خلق شده و از نام آن (مهد آریائی) معلوم میشود که خاک تولدی و پرورش اولی نژاد آریائی بوده است.

علما در باب تعیین قلمرو (آریاناویجو) تدقیقات زیاد نموده و اخیراً بصورت عمومی به این نتیجه اصل شده اند که (آریاناویجو) به معنی محدود عبارت از دامنه های شمال غربی پامیر و مناطق قریب سرچشمه آمو دریا است زیرا رودخانه که در قلمرو (آریاناویجو) میگذشت بنام (وانگوهی دیتیا) یاد شده و این رودخانه عبارت از اکسوس، جیحون یا آمو دریا میباشد زیرا در عصر ساسانی هنوز آنرا (وهه) میگفتند و رود (وهه) عبارت از همان رودخانه فوق الذکر است.

اسم (وانگوهی دیتیا) مرکب از دو کلمه است: (وانگوهی) نام رودخانه و (دیتیا) بمعنی قانون میباشد و بصورت اصطلاحی از آن این معنی کشیده میشود که زوراستر در مجاورت آن صاحب قوانین مذهبی گردیده است. چون زوراستر بلخی بود، از اینجا هم معلوم میشود که رودیکه از قلمرو (آریاناویجو) میگذشت عبارت از آمو دریای فعلی بود. پس آریاناویجو یا مهد آریائی به معنی محدود سرزمینی است که در پای دامنه های شمال غربی پامیر به دوطرفه قسمت علیای رود آمو افتاده و اگر سائر قطعات اراضی را که هر مزد به تدریج خلق کرده میرود داخل قلمرو آن کنیم و (آریاناویجو) را به معنی نسبتاً جدیدتر و جامع تر بگیریم، عبارت از (آریانا) یا (افغانستان امروزی) میشود.

بعد از اینکه هر مزد (آریاناویجو) را پیدا کرد، اهریمن سرما و خنک فوق العاده را در آنجا بمیان آورد تا آریائی ها را از آنجا دور کند چنانچه از نقطه نظر اوستا علت مهاجرت نژاد آریائی همین خنک بسیار زیاد بود. این کیفیت در (حوضه اکسوس) امری است طبیعی زیرا زمستان آنجا تقریباً ده ماه سال را در بر میگیرد و به این جهت سال در نظر آریائی های اولیه عبارت از زمستان شده بود و اگر در سرود ها عمری زیاد میخواستند (صد

سال) نه بلکه (صد زمستان) خواهش میکردند و به همین جهت مستر ولسن انگلیس خانه اصلی نژاد آریائی را دامنه پامیر و شمال حوضه اکسوس قرار داده است. بهر جهت موضوع اصلی از نظر نماد که اهریمن با تولید سرما آریائی ها را از اولین زمین مخلوقه هر مزد بیرون کشید.

بعد از این هر مزد به تدریج 15 قطعه اراضی خلق کرده میرود و اهریمن در هر کدام آفتی تولید میکند. از این 15 قطعه زمین (9) آن بلا تردید معین شده و چون در آن شبهه نیست ابتدا در جدولی نامهای زند، فارسی قدیم، یونانی و اسم حالیه آنها را داده سپس هر 15 قطعه زمین را مرتب با بعضی تشریحات مربوطه هر کدام ذکر میکنیم:

نام زند	فارسی قدیم	یونانی	نام حالیه
سغد	سوگوده	سوگدیان	سغد
مورو	مارگو	مارجیان	مرو
باخدی	باختر	باکترا	بلخ
هارویو	هریوا	آریا	هری (هرات)
وهرکانا	وارکانا	یرکاویا	گرگان (جرجان)
هاراواتی	هروواتی	اراکوزیا	ارخج-ارغند (آب)
هیئومنت		اتوماندروس	هلمند (سیستان)
هپتاهندو	هینداوا	هندوی - هند	(پنجاب)

رویهمرفته 16 قطعه زمین که اهورا مزدا خلق نموده با بعضی تفصیلات و فتنه هائیکه اهریمن در آنها بمیان آورده قرار آتی است:

- 1- سرزمین آریاناویجو که رود وانگوهی دیتی از آن میگذشت و تفصیلات مربوطه آن پیشتر ذکر شد. انگرامینو Angra Mainyu یا اهریمن سرمای فوق العاده را در آنجا تولید نمود طوریکه زمستان آنجا 10 ماه و تابستان از دو ماه بیشتر نبود.
- 2- جلگه قشنگ سغد (سغدیان): اهریمن به نوبه خود در آنجا ملخ را خلق کرد که فصل ها را میخورد و در میان حیوانات امراض تولید مینمود. بهمین جهت از نقطه نظر اوستا بعد از اینکه آریائی ها از دامنه های شمال غربی پامیر و سواحل راست رود آمو به سغدیان پایان میشوند، هجوم ملخ ایشان را مجبور میکند که به باختر مهاجرت کنند.
- 3- قطعه زمین مورو: اهریمن در اینجا هرج و مرج سواران یغماگر یعنی الامان ها را بمیان آورد چنانچه مرو تا زمان تسلط شوروی همیشه صحنه آشوب و گیر و دار تورانی ها بود و این مسئله طبیعی برای اهالی فشار و اذیت تولید میکرد.
- 4- سرزمین بدیع و زیبای باخدی یا باختر: اهریمن در اینجا مور را خلق کرد تا به کشت و کار باختری ها صدمه رساند.
- 5- زمین قشنگ (نیسایا) که بین مورو یعنی مرو و باخدی یعنی باختر واقع بود. اگرچه بنام نیسایا چندین جای یاد شده تا حال معمولاً آن را نیشاپور تعبیر میکنند اما نص اوستا موقعیت آنرا بین بلخ و مرو تعیین میکند و مدققین چنین نظریه

- دارند که باید از بلخ بطرف مرو گفته جایی بین این دو نقطه باشد. اهریمن در آنجا بی اعتمادی را مروج نمود.⁽¹¹⁾
- 6- سرزمین قشنگ هروویو، هری، هرات: اهریمن در آنجا گریه و شیون را برای مرده رواج داد. قرار مقررات قوانین زردشتی اگر کسی بر مرده میگریست قطرات اشکش میدل به رودی میشد که مانع عبور او از پل کینوات Kinvat میگردید و در نتیجه به سرزمین فلاح نمیرسید.
- 7- زمین زیبای ویکراتا Vaekrara (کابل): اهریمن در آنجا (پریکا کنتی تی Pairika Knthati) مفکوره (بت پرستی) را خلق کرد تا داخل بدن کرساسپا Keresaspa هیولای بت پرستی و بی دینی شده مردم را از راه بکشد و بت پرست سازد. در افسانه های زوراستری (پریکا Pairika) را بشکل پهلوان بت پرستی تصویر میکنند که آخر ساوشیانی Saoshyani پسر زوراستر بر او غالب شده آئین غلط بت پرستی را از میان می بردارد.
- چون تا زمان ظهور دین مقدس اسلام در عصر برهمنی و بودائی سرزمین بت پرستی بود و دین بودئیزم طوریکه در موقعش مفصل خواهیم دید در قرن 2 ق م در آنجا رواج یافته است، حقایق تاریخی هم نشان میدهد که اهالی آن بسیار زود از آئین زردشتی خارج شده اند.
- 8- یوروا Urval: محل آن معلوم نیست. بعضی آن را فرات سفلی تعبیر میکنند. اهریمن در آنجا غرور را خلق کرد.
- 9- کننتا Khnenta شاید عبارت از (گرگان) باشد زیرا به این نام رودی (هیرکانیا) جاریست.
- 10- دهمین زمین خوبی که هر مزد خلق کرد عبارت از وادی قشنگ (هراویتی) یا (الرخج = ارغند) یعنی وادی ارغنداب قسمت جنوب غربی افغانستان است که ولایت قندهار حالیه را در بر میگیرد. آنچه که اهریمن در آنجا رواج داد در دادن مرده ها است چنانچه کشف خاکستر مرده در کوزه های نقره که در موزه قندهار موجود است این نظریه را تقویت میکند.
- 11- یازدهمین زمین خوبی که هر مزد خلق کرد (هیتومنت) وادی هلمند و سیستان است و اهریمن در آنجا جادو و جادوگری را شیوع داد چنانچه اهالی آنجا همه ستاره شمار، غیبگو و جادوگر شده اند.
- 12- راغا Ragma محلی است که تا حال معین نشده. بعضی برای آن آذربایجان را پیشنهاد میکنند. اوستا مینویسد که اهالی آن مرکب از سه نژاد بود. اصطلاح سه نژاد را مدققین سه طبقه اجتماعی تعبیر کرده اند که عبارت از روحانیون، جنگجویان و دهاقین باشد. اهریمن در آنجا بی اعتمادی را خلق کرد.
- 13- زمین خوب اوستائی (کخره) بود. (کرخ) شهری بود در غزنی. بین هرات و قلعه نو هم محلی موسوم به کرخ میباشد.
- 14- (وارنا) محل آن معلوم نیست. بعضی ها آنرا حوالی کوه دماوند یا (ری) قریب تهران تعبیر میکنند. اهریمن در آنجا اطفال عجیب الخلقه و فشار دهشت آمیز یا (غیر آریائی) را خلق کرد.
- 15- زمین خوب اوستائی (هپتا هندو) منطقه هفت دریا یا پنجاب فعلی هند است. اهریمن در آنجا گرمی فوق العاده را ایجاد کرد.

16- زمین (رانگا) یا (رانگه Rangha) که اهالی آن رئیس نداشتند و از قبول آئین زردشتی تخلف میکردند. مدققین اینجا را به حدس مناطق علیای رودخانه دجله تصور میکنند. اهریمن در آنجا سرما را پیدا کرد.

* * *

قرار شرح فوق از روی مبحث جغرافیائی اوستا به وضاحت کامل معلوم میشود که تنها مملکتی که سراسر قلمرو آن در اوستا ذکر شده است، آریانای باستان یا افغانستان امروزیست. این سرزمین مجموعه قطعات اراضی قشنگ و زیبایی است که به تعبیر اوستا و آئین آنوقت هر مزد خلق کرده. در میان نام های جغرافیائی قطعات اراضی خوب اوستا از 9 محلی که بصورت یقین معلوم شده هفت آن (آریانا) یا افغانستان قدیم را تشکیل میدهد و یقین کامل داریم که اگر دامنه تفحصات علما و مدققین در افغانستان انبساط یابد و از اسمای بومی گوشه و کنار این خطه کهستانی مطالعاتی بعمل آید، دیده خواهد شد که 16 قطعه زمین قشنگ اوستا، افغانستان امروزی و حاشیه قریب و اطراف آنرا تشکیل خواهد داد چنانچه همین حال این نظریه به ثبوت رسیده است.

نوت: وقتیکه نگارش این رساله تمام شده بود در صفحه 907 جلد دوم کتاب (Innermost Asia) تالیف سر اورل استن پاورقی ئی دیدم که با مبحث (آریانا و مبحث جغرافیائی اوستا) ربطی داشت. خلاصه آن قرار آتی است: «در مقاله ام (افغانستان در جغرافیای اوستا) که در شماره 15 مجله (Indian Antiquary) نشر شده در صفحه 22 چنین نگارش یافته: چهار رودخانه ئی را که بعد از یشت با هلمند ذکر شده اند چنین تعبیر نموده بودم که (هواکترا Hvactra)، (هواسپا Hvacpa)، (فراذاتا Fradatha) و (هوارنوهی تی Hvarenulhaiti) که عبارت از رودخانه های موجوده خاش، خسپاس، فراه و هاروت میباشد و همه از سواحل شمال به رودخانه هلمند میریزند.»

انتشار مبانی آئین اوستائی بطرف غرب:

این نظریه قبلاً شرح داده شد که زوراستر در حوالی 1000 ق م ذر باختر ظهور نموده و در حدود 800 ق م آئین اوستائی به کمال معنی به دو طرفه هندوکوه عمومیت داشت. چون اساس این دیانت تنها در خاک آریانا محدود مانده و تا انتها الیه غربی نقاط ایران کنونی هم منتشر شده است و بعد از قرن 2 ق م دین بودائی بکلی قائم مقام آن شده است. سوالی در خاطر میگذرد که آیا آئین اوستائی چطور و بکدام عصر بطرف غرب نفوذ نموده است؟ مورخین غربی مخصوصاً یونانی ها قدیم از زمان هرودت⁽¹²⁾ و افلاطون گرفته تا قرون بعدتر ... بصورت مستقیم و غیرمستقیم از زوراستر و بعضی مبانی دوکتورین او بطرف غرب فلات ایران صحبت کرده اند. (نیکولای دمشقی Nicolaus Damascus) مینویسد که (سیروس) موسس سلطنت هخامنشی یا پدرش (اتراداتس Atradata) یعنی (عطا شده آتش) نام داشت. از اینجا از روی کتیبه های داریوش بدون شبهه معلوم میشود که قوانین زوراستری معاصر سیروس در میان فارسی ها معمول بود. اینجا دونکر جرمنی⁽¹³⁾ نتیجه گرفته مینویسد که: «دوکتورین زوراستر در زمانیکه فراورتن Phraortes قبایل ماد را بهم متحد میکرد (حوالی 650 ق م) بطرف غرب ایران رسیده و در نزد مادها وقتی معمول بود که ایشان هنوز بصورت ملوک الطوائفی تحت اداره

رؤسای خود حیات داشتند و باجگذار آشوری‌ها بودند». (وسط قرن 8 ق م تا وسط قرن 7 ق م) هرودت هنوز هم زمان انتشار آئین اوستائی را بطرف غرب عقبتر میبرد زیرا (ماژها) را نژاد یا قبیله از مادها قلمداد میکند و قرار تفسیری که میدهد، مینویسد که این قبیله در عصر دیوس Deioces یعنی در حوالی 700 ق م وجود داشت و چون تشکیل یک طبقه روحانیون بیک روز و یک وقت کوتاه امکان ندارد، دونکر نتیجه گرفته ایزاد میکند که اقلای یک قرن پیشتر از وجود طبقه روحانیون مذکور آئینی که بر اساس آن تشکیلات طبقه بمیان آمده است، نفوذ پیدا کرده است.

بوئوق گفته میتوانیم که پرستش (اهورا مزدا) در وسط قرن 6 در میان پارسی‌ها و اقلای یک قرن قبل در حوالی 650 ق م در میان مادها معمول بود، چون مقارن این زمان طبقه ارثی روحانیون در غرب وجود داشت. چنین نتیجه بدست میآید که دینی که این روحانیون نماینده آن بودند، پیش از 750 ق م در آن دیار وجود داشت. به این طریق سلسله وار به این مطلب میرسیم که آئین زوراستر در شرق فلات آریان در باختر نه تنها در حوالی 800 ق م معمول بود بلکه پخته و استوار هر طرفی ریشه دوانیده و به اندازه کافی آنقدر قوت داشت که بطرف غرب انتشار یابد و بر قبایل مجاور ماد و پارسی فایق شود و آئین ایشان گردد.⁽¹⁴⁾

درین دو نقطه هیچ جای شبهه نیست که اصل کانون ظهور دیانت زوراستر باختر است و از اینجا مبانی قوانین اوستائی به طرف غرب در میان سائر قبایل آریائی مادها و پارسی‌ها انتشار یافته ولی غیر از عبارتی که فوقاً داده شد، صورت انتشار آن را صریح تر بطرف غرب شرح داده نمیتوانیم.

قرار مطالعات دقیقی که علما در صورت نگارش و زبان و آهنگ کلام قدیمترین حصه های اوستا نموده اند، چنین معلوم میشود که فهرست دعاها و اوراد مذهبی در حوالی 800 ق م در باختر وجود داشت و کتب مفصلی که تمام آئین اوستائی را در بر بگیرد، بین سالهای 750 و 350 ق م نوشته شده. این هم ناگفته نماند که (گاتا) که قدیمترین حصه اوستا را تشکیل میدهد با دیگر حصص عمده اوستا پیش از اینکه (سیروس) در عوض امپراطوری (ماد) سلطنت پارسی را بمیان آرد، در سرزمین آریانا در باختر وجود داشت و تمام حصص آن قبل از اینکه (بودا) در کنار گنگا ظهور کند یعنی در حوالی 600 ق م مکمل جمع شده است.⁽¹⁵⁾

تشکیل خانواده، ازدواج و مسئله ازدیاد نسل:

اگر به نظر عمیق به احکام اوستا نگاه شود، دیده میشود که نقطه اساسی مبانی اصلاحات زوراستر تقویه نسل و نژاد آریائی و مصفا نمودن آن از تمام کثافات مادی و معنوی است. اوستا اگر توسعه زراعت، کثرت اشجار، اتلاف حشرات و حیوانات مضره، تربیه حیوانات مفید، پاکیزگی و طهارت و غیره احکام مفید را توصیه میکند، مقصودش محض بهبودی حال بشر و ترقی مبانی حیات او میباشد. برای اینکه نسل آریائی در جامعه باختری سالم و نیرومند بماند، (وندیداد) به مسئله ازدواج اهمیت مخصوصی داده و از طرف اهورامزدا مینویسد: «نزد من شخص عیال دار مقدمتر از مجرد، شخص خانه دار مقدمتر از بیخانه⁽¹⁶⁾ و پدر اطفال مقدمتر از شخص بی اولاد است.» ازین مفکوره بخوبی

معلوم میشود که ثقافت اوستائی چه اهمیتی به اولاد و خانواده و عائله و پدر اطفال میداد. از بعضی روایات دیگر استنباط میشود که عمل مزاجت ثواب جمیل داشته و در میان جامعه بنظر خیلی تقدیر دیده میشد و ازدواج هرچه با خویشاوندان قریب بعمل می آمد محسن تر بود.⁽¹⁷⁾

سن ازدواج دختر بعد از 15 سالگی بود و پیش از این وقت بکسی داده نمیشد و دوشیزگانی که مدت مدیدی در خانه بی شوهر میماندند، (هوما) رب النوع حیات برای ایشان حامی زندگانی، رفیق حیات و شوهر باوفائی تهیه میکرد.

اگر چه در جامعه باختر طبقات مردم به سه دسته روحانیون، جنگجویان و دهاقین تقسیم شده بودند ولی در اوستا مبنی بر مسائل ازدواج تفریقی در میان اهالی دیده نمیشود و هر صنف و طبقه با یکدیگر بطور عادی مقاربت میتوانست. طبیعی مسئله ازدواج با غیر دین اوستائی از این قانون مجزا است زیرا در این زمینه فرمایشات صریح خویشاوندی تابعین (هرمزد) را قدغن قرار میدهد.

پدر در خانواده اوستائی جامعه باختری دارای همان مقام و امتیازاتی بود که قانون (مانو) برای آریائی های کنار گنگا مقرر کرده بود. یعنی رئیس و صاحب اختیار خانواده بود. خانم در خانواده اوستائی خیلی محترم بود ولی مانند آتش هرمزد از او مراقبت بعمل می آمد.

راجع به تربیه اطفال تا جایی که از بعضی نکات فهمیده میشود، قاعده چنین بود که از سن 7 به تعلیمات او پرداخته و بسن پانزده سالگی بعنوان اینکه داخل دوره رجلیت میشود، (کمربندی) در کمر او می بستند. کمر بسته کردن اطفال که در محیط ما تا همین سال های اخیر رواج داشت، یکی از عادات خیلی قدیم آریائی است که منحصر به جامعه باختری و دوره مدنیست اوستائی هم شده نمیتواند زیرا در دوره ویدی و حتی قبل از ینکه آریائی ها از هم جدا شوند، در میان ایشان معمول بود. اصلاً معنی کمر بستن در ثقافت اوستائی این بود که شخص را از آسیب ارواح خبیثه محافظه میکرد.

روز تولدی اطفال در خانواده روز مسرت و شادمانی بود و به یادبود آن همه ساله جشن میگرفتند و خوشی میکردند. احترام مادران بر اطفال از واجبات بود.

در اوستا موضوع دو زن برای یک مرد دیده نشده. تعدد زوجات که مورخین یونانی در میان پارسی ها دیده اند، بیشتر مربوط به خانواده های اشراف بوده زیرا قراریکه (امیان Ammian) میگوید نسبت تعداد زوجات در میان آنها بسته به ثروت ایشان بود. راجع به بودن زن ها به پرده و مراقبت ایشان در اوستا توصیه های زیاد شده است./

اشارات، مأخذ، تبصره ها:

(1) صفحه 37 جلد 5، Dunker's History of Antiquity. Evelyn Abbott,

.Vol.5.

(2) همانجا صفحه 38.

- (3) کتابی است که جلال پور فتحعلی شاه قاجار در 1868 راجع به شاهان قدیم و افسانه‌ئی ایران تألیف و طبع نموده که از حیث اهمیت تاریخ مقامی ندارد.
- (4) استاد، واحد مسافه یونانی است و مساوی 600 قدم یا فت یونانی میباشد.
- (5) زیرا اوائل مهاجرت آریائی را از باختر معمولاً 1900 ق م نسبت میدهند.
- (6) باختری ها مهمترین تمام قبایل سرحدات شمال شرقی میباشند از روی روایاتی که بما رسیده معلوم میشود که برای یونانی ها اقتدار و عظمت باختر در عصر آشوری ها چیز واضح و مبرهن بود.
- (7) این شتر مخصوص باختر بوده از آن سبب بنام بختی (بخدی) یعنی باختری تا کنون شهرت دارد.
- (8) نهابه عقاید منسوخه شان
- (9) راغا
- (10) صفحه 3 کتاب زند اوستا ترجمه دارمستتر فرانسوی
- (11) دارمستتر در پاورقی صفحه 7 جلد اول ترجمه انگلیسی کتاب زند اوستا میگوید که در آنجا مردمانی بودند که از وجود خداوند جل و شانه منکر بودند. العیاذ بالله.
- (12) هرودت بصورت واضح از زوراستر و آئین او نام نبرده چنانچه بعضی ها خاموشی او را دلیل آورده میگویند که زوراستر و آئین او سراسر مربوط به آریانا است. ولی با ذکر بعضی عادات مادها و معتقدات ایشان بصورت غیر مستقیم معلوم میشود که مبانی آئین اوستائی در میان مادها و پارسی ها هم انتشار یافته بود.
- (13) صفحه 90 – 91 جلد پنجم Duncker's History of Antiquity, Abbott, Vol. V.
- (14) صفحه 91 همانجا
- (15) صفحه 104 همانجا
- (16) منظور خانواده است.
- (17) قرار تجارب طبی امروزه هر چه ازدواج با بیگانگان بعمل آید صحی تر است.